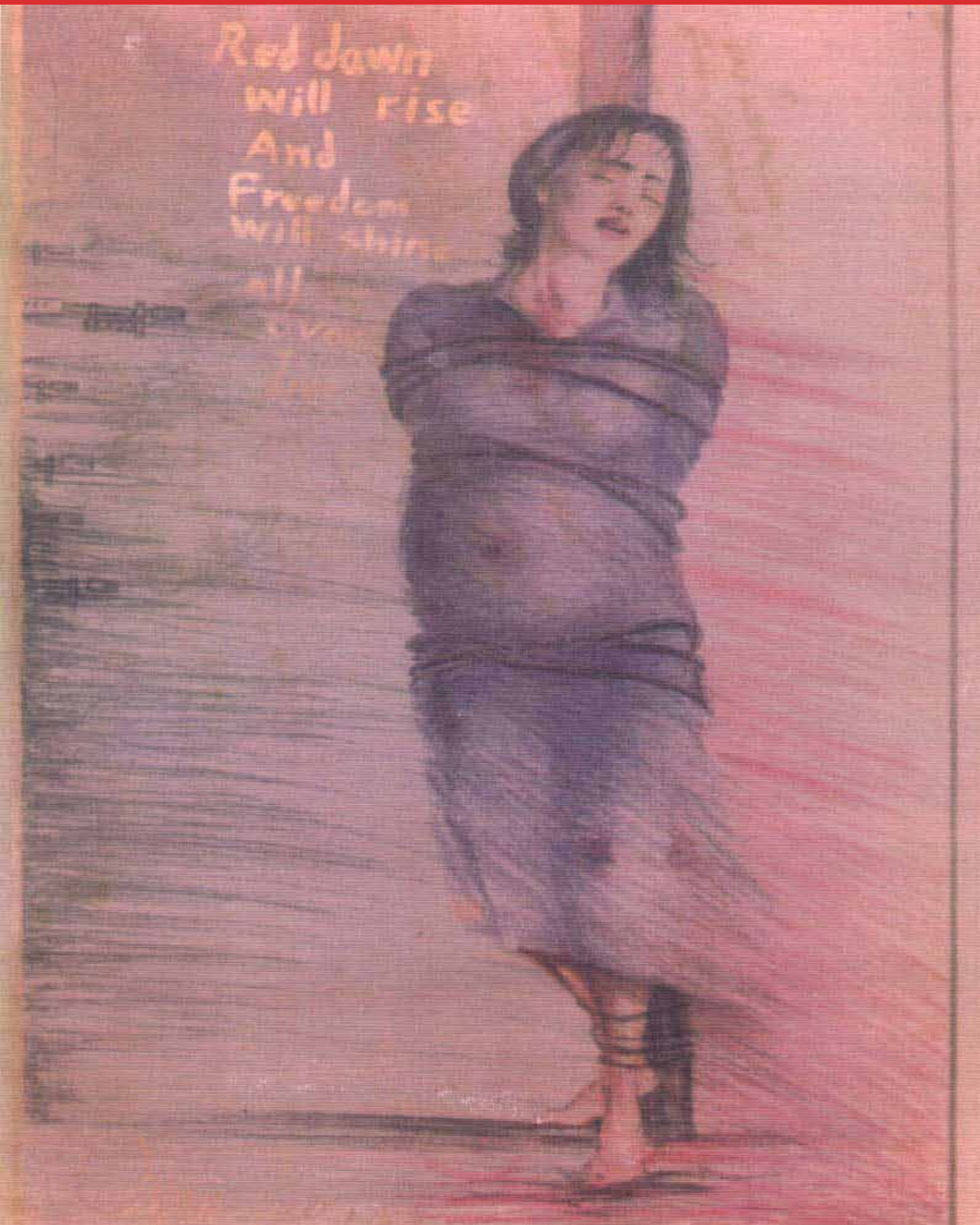


سلام بر مسیح های مصلوب تابستان ۶۷ فقاہت



نشر مستضعفین
۶۶

اول شهریور ماه ۱۳۹۳

۲۳ اوت ۲۰۱۴

مطالب این شماره:

- جهان در آستانه جنگ سرد
- چرخه تاریخی اسلام فقاہتی از خوارج تا داعش
- تبیین قدرت سیاسی مسلط در دستگاه حاکمیت مطلقه فقاہتی - ۳
- جمع بندی پنج ساله - ۳
- بعثت شناسی پیامبر اسلام - ۵

جهان در آستانه جنگ سرد جدید

جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا ایجاد کرد که از طرف بسیاری از استراتژیست‌های غربی شروع دوباره دوران جنگ سرد تعریف می‌شود، چراکه از بعد از الحاق کریمه به روسیه، امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا کشور فدرال روسیه از گروه ۸ کنار گذاشتند و گروه ۷ به ترکیب دوران سابق خود برگشت.

لذا در این رابطه است که به موازات اینکه ناآرامی‌های اوکراین به شرق اوکراین کشیده شده است و جنگ استقلال طلبانه روس‌های شرق اوکراین باعث جنگ داخلی اوکراین شده است، صف‌آرایی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با روسیه صورت عریان‌تری به خود گرفته است. در این رابطه است که پوتین در روز سه شنبه ۱۰ تیرماه ۹۳ یا اول ژوئیه ۲۰۱۴ اعلام کرد که وقایع اوکراین به وضوح نشان داد که نظام تک قطبی جهانی اضمحلال یافته است و از این مرحله است که هر چه پیش می‌رویم فشارهای تحریم اقتصادی و ژئوپولیتیکی آمریکا به روسیه افزایش می‌یابد.

سوال مهمی که امروز برای استراتژیست‌های بین‌المللی مطرح می‌باشد اینکه، آیا واقعا بین آمریکا و روسیه جنگ سرد جدید آغاز شده است؟ آیا این جنگ سرد مانند جنگ سرد گذشته است؟ برای پاسخ به این سوال‌های کلیدی باید مقدماتا به چند موضوع مهم در این رابطه آگاهی داشته باشیم که عبارتند از:

۱ - امپریالیسم آمریکا در این زمان به علت بحران اقتصادی دهه جاری در موضع افول اقتصادی در جهان قرار دارد که عامدانه جهت حفظ قدرت هژمونیک تک قطبی خود بر نظام بین‌المللی تلاش می‌کند، تا با افزایش قدرت نظامی خود خلاء افول اقتصادی خود را جبران نماید.

۲ - گرچه روسیه در این زمان از قدرت‌های بزرگ سیاسی و نظامی و اقتصادی جهان می‌باشد در عین حال در این زمان با جایگاه سیاسی و اقتصادی و نظامی شوروی سابق نمی‌تواند برابری قدرت کند.

۳ - جنگ سرد سابق بین آمریکا و شوروی که به صورت مشخص از بعد از جنگ بین‌الملل دوم شکل گرفت معلول یک روند طولانی بود که

گرچه آذیر پایان نظام تک قطبی بین‌المللی در چارچوب پروسه جنگ سوریه همراه با شکست امپریالیسم جهانی - به سرکردگی امپریالیسم آمریکا - در سقوط خانواده اسد و حزب بعث سوریه جهت جایگزین کردن ارتش حر سوریه (یا ارتش آزاد سوریه) به جای حزب بعث سوریه و خانواده اسد هم در عرصه سیاسی به علت صف‌آرایی مستقیم چین و روسیه در نهادهای بین‌المللی در حمایت از اسد و تو پیشنهادات بلوک سرمایه جهانی و هم در عرصه نظامی به علت حضور حزب الله لبنان و گروه‌های مسلح شیعه عراقی و لشکر قدس رژیم مطلقه فقهانی به حمایت از اسد همراه با تکوین و حضور گروه‌های خشونت طلب مذهبی - مثل داعش و جبهه النصره - در موضع آلترناتیوی با یکدیگر که گاه‌به‌گاه به برخوردهای خونین با ارتش حر و حتی خود دو گروه مذهبی داعش و جبهه النصره می‌انجامد، آذیر پایان نظام تک قطبی بین‌المللی که از دهه ۸۰ قرن بیستم با فروپاشی اردوگاه شرق و کشور اتحاد جماهیر شوروی تحت هژمونی تک سوار امپریالیسم آمریکا استقرار پیدا کرده بود به صدا در آمد.

اما ناآرامی اوکراین به خصوص از بعد از الحاق کریمه به روسیه فصل جدیدی در نظام بین‌المللی ایجاد کرده است که با شرایط سوریه فرق می‌کند، چراکه در پروسه جنگ داخلی سوریه، روسیه هر چند پیشکسوت امر بود ولی در عرصه مقابله با نظم تک قطبی بین‌المللی سعی می‌کرد که در کنار چین و زیر چتر شانگهای و کسب حمایت کشورهای نورسته صنعتی مثل هند، برزیل، آفریقای جنوبی و آرژانتین پیش برود و هرگز حاضر به انجام حرکت فردی در این رابطه نبود.

هر چند در موضوع اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ توسط جناح محافظه کاران و حزب جمهوریخواه حکومت آمریکا - که نماینده صنایع نظامی و سرمایه‌های مالی امپریالیسم جهانی آمریکا هستند - و منازعه مربوط به اوستیای و ابخازیا و گرجستان در سال ۲۰۰۸ روسیه کوشید اقدام به حرکت فردی بکند، ولی موضوع اوکراین - از بعد از الحاق کریمه به روسیه - شرایط نوینی در عرصه تضاد روس و امپریالیسم



علت اصلی آن تکوین انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ روسیه بود، چراکه یکی از هدف‌های امپریالیسم در جنگ دوم، نابود کردن سوسیالیسم دولتی در جهان بود. از آنجائی که پیش از انقلاب اکتبر، جهان در عصر امپریالیسم به سر می‌برد لذا ایدئولوژی جهان سرمایه‌داری، لیبرال دموکراسی بود، آنچنانکه ایدئولوژی جهان سوسیالیسم دولتی، مارکسیسم - لنینیسم بود، بنابراین در آن زمان دو ابرقدرت وارد یک کارزار گسترده و همه جانبه ایدئولوژیک شدند و به همان اندازه که زرادخانه هسته‌ای داشتند، زرادخانه‌های ایدئولوژیک هم داشتند و هزینه‌های بسیار گسترده‌ای برای نبرد ایدئولوژیک در جریان بود. در واقع طبق نظر بعضی از تئوریسین‌های امپریالیستی امثال فوکویاما پایان جنگ سرد به نحوی پایان رقابت ایدئولوژیک بین دو ابرقدرت هم قلمداد شد و تئوری لیبرال دموکراسی به عنوان پایان تاریخ فوکویاما در این رابطه تکوین پیدا کرد البته جهان سرمایه‌داری جهانی به سر کردگی امپریالیسم آمریکا این پایان را به عنوان پیروزی ایدئولوژیک خودش قلمداد می‌کرد.

۴ - گرچه بنا به تحلیل مارکسیسم - لنینیست‌های دولتی پس از انقلاب اکتبر، جهان وارد عصر گذار به سوسیالیسم شد باید در نظر داشته باشیم پس از پایان جنگ سرد سابق و فروپاشی اردوگاه شرق نمی‌توان باز هم معتقد به دوران گذار به سوسیالیسم بود، چرا که تمامی قدرت‌های بزرگ حاکم جهان دارای نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری می‌باشند یعنی دوباره ما به دوران امپریالیسم پیش از انقلاب اکتبر جهان برگشته‌ایم.

۵ - گرچه اردوگاه سوسیالیسم دولتی در اواخر دهه ۸۰ قرن بیستم از بین رفت و در این شرایط در روسیه سرمایه‌داری برقرار می‌باشد و در چین با اینکه قدرت سیاسی هنوز در دست حزب کمونیست است ولی در این کشور هم باز سرمایه‌داری غالب است، ولی وجود حزب کمونیست روسیه به عنوان قوی‌ترین حزب کمونیست جهان در این زمان و رهبری پوتین به عنوان یک کمونیست تمام عیار - که در دوران سابق اتحاد جماهیر شوروی رئیس ک گ ب بوده است - همراه با رهبری سیاسی حزب کمونیست چین شرایط شکننده‌ای برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا فراهم کرده است، لذا در این رابطه است که امپریالیسم جهانی نبرد مشترک سیاسی چین و روسیه در شورای امنیت را در خصوص موضوع سوریه به عنوان صف‌آرایی بین‌المللی تلقی می‌کند و باز در آن رابطه است که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌کوشد تا توسط فشار ژئوپولیتیکی در زیر چتر گسترش ناتو، دیوار آهنین و نظامی خود را حول دو قدرت چین و روسیه گسترش دهد که با توجه به دگرگونی سیاسی متمایل به غرب در اوکراین، روسیه به این نتیجه رسید که آمریکا و ناتو قصد گسترش حضور نظامی در اوکراین دارند؛ لذا اگر این روند ادامه پیدا

کند مهم‌ترین پایگاه دریائی خود را در دریای سیاه در کریمه از دست خواهد داد بنابراین روسیه قبل از رسیدن آمریکا و ناتو به اهداف خود در اوکراین به الحاق کریمه پرداخت که ناآرامی‌های شرق اوکراین که در سه ماهه گذشته صدها کشته بر جای گذاشته است هم در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد، چرا که روسیه تلاش می‌کند تا در این دیوار آهنین آمریکا و ناتو خلل جغرافیائی ایجاد کند که البته باید بحران سپر دفاع موشکی در لهستان و چکسلواکی را هم به این موضوع اضافه کرد.

۶ - اعلام شدیدترین تحریم‌ها علیه روسیه توسط باراک اوباما رئیس جمهور کشور امپریالیسم آمریکا در روز چهارشنبه ۲۵ تیرماه ۹۳ که خبرگزاری رویتر آن‌ها را شدیدترین تحریم‌ها علیه مسکو توصیف کرد و ولادیمیر پوتین پیش بینی کرد که با این تحریم‌ها روابط آمریکا و روسیه به بن بست می‌رسد و اعلام باراک اوباما در این روز که ۱۲ هزار نیروی روس به مرز روسیه و اوکراین باز گشته‌اند و اسلحه و مهمات از همین مرز به دست جدائی طلبان شرق اوکراین می‌رسد، از آنجائیکه شرکت روس نفت بزرگترین تولید کننده نفت روسیه و نواتک دومین تولید کننده بزرگ گاز روسیه و گازپروم بانک سومین بانک بزرگ روسیه اهداف اصلی تحریم امپریالیسم آمریکا در این رابطه می‌باشد، این تحریم‌ها باعث شد تا بلافاصله بازار بورس روسیه را تحت تاثیر خود قرار دهد و ارزش پول روسیه یعنی روبل کاهش پیدا کند و ارزش سهام شرکت‌های روس نفت و نواتک ۵٪ کاهش یابد.

۷ - گرچه از بعد از فروپاشی اردوگاه سوسیالیست دولتی در اواخر دهه ۸۰ قرن بیستم نظام غالب اقتصادی بر جهان، نظام سرمایه‌داری می‌باشد اما بحران اقتصاد جهانی که از سال ۲۰۰۸ به بعد در جهان سرمایه‌داری تکوین پیدا کرد نشان می‌دهد که سرمایه‌داری در جهان، علی‌رغم اندیشه فوکویاما در جهان و اندیشه عبدالکریم سروش در داخل کشور ما در حال اضمحلال می‌باشد و جهان ما را بیش از پیش در همه زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی رو به انحطاط می‌برد. به همین دلیل جنگ سرد فعلی میان روسیه و چین با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با جنگ سرد ۴۰ ساله سابق بین اتحاد جماهیر شوروی و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ بین‌الملل دوم متفاوت می‌باشد زیرا:

الف - تضاد اساسی نظام جهانی در جنگ سرد اول، تضاد بین سوسیالیسم دولتی و امپریالیسم جهانی بود در صورتی که تضاد اساسی نظام جهانی در جنگ سرد آتی تضاد خلق و امپریالیسم می‌باشد که امروز تمامی خلق‌های کشورهای پیرامونی در کادر تضاد خلق و امپریالیسم تلاش می‌کنند تا زنجیرهای اسارت امپریالیستی یا دست نشانده‌های آن‌ها را یکی پس از دیگری پاره کنند.

ب - در جنگ سرد آتی - برعکس جنگ سرد سابق که مبارزه خلق‌ها در دوران گذار به سوسیالیسم قرار داشت - ما در دوران امپریالیسم قرار داریم.

ج - در جنگ سرد سابق مبارزه ملت‌ها و کشورهای پیرامونی با کشورهای منروپل امپریالیستی به علت مستعمره بودن مستقیم و غیر مستقیم این ملت‌ها و کشورها یک مبارزه و جنگ رهایی‌بخش بود، در صورتی که در جنگ سرد آتی مبارزه ملت‌ها و کشورها با کشورهای متروپل و امپریالیستی به علت اینکه از کانال مبارزه با قدرت سیاسی کشور خود می‌گذرد صورت دموکراسی طلبانه دارد (البته در این رابطه باید به سه مؤلفه مبارزه دموکراسی طلبانه یعنی مبارزه ضد استبدادی و مبارزه ضد استثمار و مبارزه ضد استثمار که مبارزه با سه مؤلفه قدرت یعنی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی و معرفتی می‌باشد توجه داشته باشیم. آرایش این مؤلفه‌ها و تعیین اولویت مبارزه سه گانه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار در جوامع مختلف برحسب اولویت قدرت حاکم فرق می‌کند، در جایی که قدرت استبداد همه چیز را قبضه کرده است تمامی مبارزه‌ها از کانال ضد استبداد می‌گذرد و در جوامعی که سرمایه‌داری مستقر می‌باشد و تضاد کار و سرمایه اولویت پیدا کرده است، مبارزه ضد استثمار اولویت خواهد داشت و در جوامعی که تضاد سنت و مدرنیته تضاد اصلی می‌باشد و شرایط فرهنگی جهت تحول ساختاری آماده نمی‌باشد، مبارزه ضد استثمار عمده می‌باشد. قابل توجه است که در عرصه این مرحله با عمده شدن یک مؤلفه مبارزات دو مؤلفه دیگر مبارزه تعطیل نخواهد شد بلکه بالعکس مبارزه مؤلفه‌های دیگر از کانال این مؤلفه عبور خواهد کرد).

د - در جنگ سرد آتی برعکس جنگ سرد سابق که بنا به قدرت اردوگاه سوسیالیست دولتی تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی و چین در برابر قدرت امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا شرایط بالانس قدرت جهانی آنچنان تکوین پیدا کرده بود که با تکوین شورای امنیت، قدرت‌های بین‌المللی پذیرفتند که بدون جنگ، تضادهای خود را در شورای امنیت رتق و فتق کنند و بر پایه حق و تو در بین پنج قدرت جهانی (امپریالیسم آمریکا، امپریالیسم فرانسه، امپریالیسم بریتانیا، سوسیالیسم دولتی چین و سوسیالیسم دولتی اتحاد جماهیر شوروی) به تقسیم جهان بین خود پرداختند. از آنجائیکه همه قدرت‌های بزرگ جهان دارای نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری می‌باشند، دیگر تضاد کار سرمایه بین‌المللی مانند جنگ سرد گذشته دارای فونکسیون نمی‌باشد، در نتیجه شورای امنیت سازمان ملل نمی‌تواند مانند جنگ سرد گذشته در جهت استحقاق کشورهای پیرامونی جایی برای مانور داشته باشد بنابراین پیش

بینی می‌شود که در جنگ سرد آتی جهت تغییر شورای امنیت، قدرت به مجمع عمومی سازمان ملل داده شود.

ه - در جنگ سرد آتی برعکس جنگ سرد گذشته که به علت حاکمیت تضاد کار و سرمایه در دو اردوگاه سوسیالیسم دولتی شرق و اردوگاه امپریالیسم غرب مبارزه و انقلاب کشورهای جهان پیرامونی از ویتنام تا کامبوج و از یمن جنوبی تا اتیوپی و از آلمان شرقی تا لهستان و چکسلواکی و آلبانی و یوگسلاوی و غیره صورت صادراتی و وارداتی و کالائی پیدا کرده بود، چراکه انقلابیون این کشورها بدون در نظر گرفتن شرایط عینی اجتماعی خود می‌خواستند بر پایه وضعیت اقتصادی - اجتماعی - سیاسی دو کشور چین و شوروی در جامعه خود تحول ساختاری ایجاد کنند که همین امر عامل شکست تمامی انقلابات وارداتی جنگ سرد اول در کشورهای پیرامونی شد و دیکتاتوری ساختاری در کشورهای پیرامونی معلول نادیده گرفتن همین شرایط عینی اقتصادی - اجتماعی جامعه خود و تکیه کردن بر انقلابات وارداتی می‌باشد، زیرا اگر شرایط عینی جامعه عقب‌تر از سطح پایه برنامه‌های توسعه در یک کشور باشد برای اجرای این برنامه‌های توسعه باید بر سر نیزه و زور تکیه کنند که دیکتاتوری در این رابطه حاصل می‌شود، مثل آنچه توسط ماهاتیرا محمد در مالزی صورت گرفت.

اما در جنگ سرد آتی از آنجائیکه همه ابرقدرت‌های جهانی دارای نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری می‌باشند با توجه به شرایط بحرانی سرمایه‌داری جهانی، دیگر صحبت از انقلاب صادراتی وجود ندارد، لذا مبارزات و انقلابات در کشورهای پیرامونی در این مرحله بر پایه شرایط عینی اقتصادی - اجتماعی آن جامعه حاصل می‌شود و همین امر باعث می‌گردد که دیکتاتوری ساختاری و دیکتاتوری سیاسی در کشورهای پیرامونی در این مرحله دارای زیربنائی سست بشود و از آنجائیکه در جنگ سرد آتی سرمایه‌های مالی - بانکی - بورسی - دلالی، جایگاه اول کمی و کیفی در عرصه اقتصاد امپریالیسم جهانی دارد، با توجه به اینکه سرمایه‌های مالی با گسترش تشنج و هرج و مرج و بی‌ثباتی شرایط برای کسب سود بیشتر برایش فراهم می‌شود، لذا پیش بینی می‌شود که در جنگ سرد آتی با جهان متشنج‌تر از جنگ سرد قبل روبرو باشیم. ☀

والسلام



علی را که مجبور به پذیرفتن حکمیت شده بود کافر دانستند، لذا خطاب به امام علی می‌گفتند که تو با پذیرفتن حکمیت مانند ما کافر شده‌ای و باید مانند ما توبه بکنی.

خوارج و اسلام فقهائی:

در این رابطه بود که امام علی ضمن رد این ادعای آنها، به آن‌ها فرمود که قبول حکمیت هر چند از جانب شما بر من تحمیل شد ولی فی نفسه گناه و کفر نیست و معنای «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» امارت خداوند بر بندگان نیست، به این ترتیب بود که امام علی در برابر خواسته این جریان مقاومت کرد و از بعد از مقاومت امام علی این جریان از مسلمین پیرو امام علی جدا شدند و خود را آماده خروج بر علی کردند. البته قبل از اینکه این جریان به خروج مسلحانه بر علی دست ببرند، ابتدا کوشیدند تا برای خود مانیفست نظری تنظیم کنند که به خاطر همان رویکرد قشری‌گرایانه‌ای که داشتند، بهترین بستر تدوین مانیفست نظریشان اسلام فقهائی و فقه بود، لذا به این ترتیب بود که نخستین اسلام فقهائی در برابر اسلام عدالتی علی در بستر اسلام تاریخی تکوین پیدا کرد.

اصول اسلام فقهائی خوارج عبارت بودند از:

الف - انجام هر گونه گناه فقهی چه کبیره باشد و چه صغیره باعث کافر شدن گناهکار می‌شود.

ب - سزای کافر فقهی مرگ است یعنی به مجرد انجام گناه فقهی فرد کافر می‌شود و چنین کافری هم باید کشته شود.

ج - هر گونه خلافت و دولتی بر جامعه مسلمین باطل می‌باشد، چراکه باعث نقض حکومت خداوند بر مردم است.

لذا در این رابطه در ۱۹ رمضان سال ۴۱ هجری این‌ها جهت مقابله کردن با اصل حکومت بر مسلمین کوشیدند که همزمان سه نفر - امام علی، معاویه و عمرو عاص - را ترور کنند که به علت اینکه همان شب عمرو عاص جایگزین خود کس دیگری جهت نماز فرستاده بود، کشته نشد و معاویه هم شمشیری که به او زدند به پایش خورد که بعداً مداوا

از بعد از آنکه خوارج در جنگ صفین مقهور دسیسه قرآن‌های بر سر نیزه عمرو عاص - معاویه شدند، در بستر اسلام تاریخی دو رویکرد متضاد و متخاصم جاری و ساری شد. نخست رویکرد حقیقت‌گرا بود که پارادایم کیس آن شخص شخیص علی ابن ابی طالب بود که در برابر این دسیسه عمرو عاص - معاویه با شعار «ان قرآن الناطق» فرمان لگدکوب کردن قرآن‌های بر سر نیزه داد، رویکرد دوم رویکرد قشری‌گرا و شریعت‌گرا و فقه‌گرا بود که در جنگ صفین در برابر دسیسه قرآن‌های بر سر نیزه معاویه با شعار «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» تسلیم دسیسه معاویه شدند و با خروج بر امام علی، امام انسان و حقیقت و عدالت، این‌ها اسلام قشریت یا اسلام جزمیت یا اسلام دگماتیسم یا اسلام شریعت یا اسلام فقه‌گرا را نمایندگی کردند.

بدین ترتیب بود که بعد از اینکه این‌ها حکمیت بر علی تحمیل کردند و ابوموسی اشعری ساده لوح شریعت‌گرا و فقه‌گرا اندیش را به عنوان نماینده علی - به جای ابن عباس که کاندید امام علی برای حکمیت بود - بر علی تحمیل کردند، از آنجائیکه طبق پیش بینی امام علی در سناریوی از پیش تعیین شده حکمیت بین عمرو عاص نماینده معاویه و ابوموسی اشعری نماینده تحمیلی امام علی حکمیت به نفع معاویه و به ضرر علی تمام شد، این گروه به جای خروج بر معاویه، باز هم بر علیه علی خروج کردند و به علی اعلام کردند که قبول حکمیت از جانب تو و ما به معنای نفی حکمیت قرآن و خداوند بوده است و با استناد به آیه ۵۷ سوره انعام که می‌فرماید:

«...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ - حکم جز از آن خداوند نیست و اوست بهترین جدا سازنده حق از باطل» خود و امام

گردید و کشته نشد تنها شمشیر بر امام علی به انجام رسید و باعث ترور و شهادت امام انسان گردید. به همین دلیل بود که خوارج از بعد از اینکه توانستن برای اندیشه‌های قشری و دگماتیسم خود مبانی فقهی ترتیب دهند شروع به خروج مسلحانه بر مسلمانان پیرو علی کردند و تا آنجا پیش رفتند که حتی زنان حامله پیروان علی را می‌گرفتند و شکم‌های آن‌ها را پاره می‌کردند و جنین را بیرون می‌آوردند و می‌کشتند؛ لذا به این دلیل بود که امام علی تصمیم به برخورد قهرآمیز با آن‌ها گرفت البته امام علی تا زمانیکه آن‌ها دست به سلاح نبرده بودند نه تنها هیچکدام از آن‌ها را دستگیر نکرد، حتی سهم آن‌ها را هم از بیت المال هم قطع نکرد، اما پس از اینکه آن‌ها دست به شمشیر بردند و در جامعه مسلمین نا امنی ایجاد کردند امام دست به شمشیر برد.

به این ترتیب بود که سومین جنگ امام علی که جنگ نهروان بود پس از جنگ جمل ناکثین و جنگ صفین قاسطین تحت عنوان جنگ با مارقین و خوارج در دوران حکومت ۵ ساله‌اش تکوین پیدا کرد، نکاتی که امام علی در برخورد با جریان مارقین یا خوارج در نهج البلاغه مطرح کرده است بسیار قابل تأمل است که در اینجا به ذکر دو نمونه آنها می‌پردازیم:

«لَا تَقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَاهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ...» بعد از من کسی خوارج را نکشد چرا این‌ها طالب حق بودند اما اشتباه کردن، برعکس معاویه که طالب باطل بود و آن را کسب کرد» (خطبه ۶۱ ص ۹۴ س ۲ نهج البلاغه صبحی الصالح).

«فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَرْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَ ضَلَلْتُ فَلِمَ تَضَلُّونَ عَامَّةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ص بَضَلَالِي وَ تَأْخُذُونَهُمْ بِخَطْبِي وَ تَكْفُرُونَهُمْ بِذُنُوبِي سَيُؤْفَكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَ السُّقْمِ وَ تَخْلُطُونَ مَنْ أَدْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ...» - اگر قبول ندارید جز این تفکر که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام پس چرا همه امت محمد را به سبب گمراهی من گمراه می‌دانید و آنان را با خطاهای خیالی من و به خاطر گناهان من در نظر کافر می‌دانید شمشیر هایتان بر دوستان است و بر مواضع سلیم و مریض هر دو فرود می‌آوردید گناهکار را با کسانی که گناه نکرده‌اند مختلط می‌کنید» (خطبه ۱۲۷ ص ۱۸۴ س ۱ - نهج البلاغه صبحی الصالح).

لذا به این ترتیب بود که نخستین گروه مذهبی فقهاتی و قشری که در عمل معتقد به خشونت و ترور بودند در جهان اسلام پدیدار شدند و تا آنجا صورت فراگیر و گسترده پیدا کردند که حتی قبر امام علی برای مدت نزدیک به یک قرن از نگاه آنان مخفی کردند، چراکه از آنجائیکه معتقد بودند که امام علی کافر شده است خاکسپاری امام علی در قبرستان مسلمین باطل می‌دانستند و معتقد به نبش قبر امام علی و سوزاندن جنازه آن حضرت بودند. البته انتخاب شب ۱۹ رمضان جهت ترور و کشتن امام علی به آن خاطر بود که می‌خواستند با کشتن امام علی در شب ۱۹

رمضان که بنا به نظر برخی شب قدر می‌باشد صواب بیشتری ببرند، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

چرخه تاریخی اسلام فقهاتی بعد از خوارج:

گرچه خوارج از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری توسط تثبیت حکومت بنی‌عباس به صورت فیزیکی از بین رفتند اما به دلیل اینکه حذف تاریخی خوارج بر پایه حذف فیزیکی توسط سر نیزه بنی‌عباس صورت گرفته بود این امر باعث گردید تا حتی پس از حذف فیزیکی خوارج به صورت نظری اندیشه آن‌ها باقی بماند، لذا در این رابطه بود که اندیشه فقهاتی و مطلق کردن بعد فقهاتی در چارچوب بینش قشری‌گری و جذمیت و دگماتیسم برای مدت‌ها در جامعه مسلمین باقی ماند و در همین رابطه بود که رویکرد جذمیت و قشری‌گری و دگماتیسم باقی مانده از بینش خوارج، مانند یک سم مهلک به جان اندیشه مسلمانان افتاده بود.

البته این اسلام فقهاتی دارای دو مؤلفه نظری و عملی بود به این ترتیب که مؤلفه نظری اسلام فقهاتی در حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی جاری شد، در صورتی که مؤلفه عملی این اسلام در دست جریان‌هایی بود که می‌کوشیدند به قدرت سیاسی بر جامعه دست پیدا کنند. البته نکته‌ای که نباید از نظر دور بداریم غلبه اسلام فقهاتی در قرن چهارم و پنجم بر اسلام فلسفی یونانی ابن رشد و ابن سینا و اسلام کلامی اشاعره و معتزله و اسلام صوفیانه غزالی و محی الدین عربی و سنائی و عطار و مولوی بود که این غلبه اسلام فقهاتی آنچنانکه برای اولین بار خطرش از طرف ابوحماد محمد غزالی مطرح شد باعث گردید تا:

الف - دگماتیسم اسلام فقهاتی جایگزین دینامیزم اسلام تاریخی بشود.

ب - آنچنانکه امام محمد غزالی می‌گفت به خاطر اینکه فقه، علم حقوق بود و علم حقوق یک علم دنیوی می‌باشد خود به صورت یک ابزار قدرت در خدمت دستگاه حاکمیت در آمد، چراکه حاکمیت برای حکومت بر مردم نیازمند به این ابزار قدرت بود. بدین ترتیب بود که منهای عبادات خود فقه، دگماتیسم حوزه باعث گردید تا اسلام فقهاتی بستر ساز تولد اسلام حکومتی بشود زیرا آنچنانکه امام محمد غزالی می‌گفت فقه بدون قدرت و دنیا و حکومت، سالبه انتفاع به موضوع می‌باشد به همین دلیل اسلام قدرت و اسلام حکومت و اسلام ولایت مولود تاریخی اسلام فقهاتی بود.

ج - با تولد اسلام حکومتی از دل اسلام فقهاتی، رفته رفته اسلام

حکومتی جایگزین اسلام اجتماعی یا اسلام سیاسی پیامبر و قرآن و نهج البلاغه شد.

د - جایگزینی اسلام حکومتی به جای اسلام اجتماعی یا اسلام سیاسی توسط اسلام فقهاتی باعث گردید تا اسلام حکومتی یا اسلام فقهاتی به عنوان اسلام ابزاری به صورت یک سلاح نظری یا یک عقیده هم در دست قدرت‌های مسلط حکومت قرار گیرد و هم در دست جریان‌های سیاسی اقتدارگرای مغلوب. به همین دلیل جریان‌های سیاسی اقتدارگرا آنچنانکه در رابطه با داستان خوارج مشاهده کردیم در بستر نظری اسلام فقهاتی یا اسلام ابزاری به شدت به سمت خشونت و ترور و قدرت گرائی و دسپاتیسم تشکیلاتی جهت گرفتن قدرت حرکت می‌کردند که این موضوع ما در رابطه با جریان‌های سیاسی از خوارج تا اسماعیلیه و تا اخوان المسلمین، فدائیان اسلام، موتلفه، القاعده، داعش و... شاهد آن می‌باشیم

ه - گرچه دو نحله شیعه و سنی به صورت مشخص از قرن پنجم در تاریخ اسلام تکوین پیدا کردن و تا قبل از آن ما در تاریخ اسلام به صورت مشخص و نهادینه شده اصلاً با چنین نحله دو گانه شیعه و سنی روبرو نیستیم، به همین دلیل تکوین این دو مشرب در قرن پنجم باعث گردید تا به علت غلبه اسلام فقهاتی بر دیگر اسلام‌ها موجودیت این دو نحله در بستر اسلام فقهاتی جاری و ساری بشود و گر نه ما نه در اسلام پیامبر و قرآن و نهج البلاغه و نه در اسلام حتی صوفیانه و نه در اسلام فلسفی هرگز با این دو نحله تفکیک شده نهادینه شیعه و سنی روبرو نیستیم و تنها در اسلام فقهاتی - و پس از آن در اسلام روایتی که متأثر از اسلام فقهاتی بودند - است که با داستان دو نحله شیعه و سنی روبرو هستیم.

و - از آنجائیکه خود اسلام روایتی به صورت نهادینه شده از قرن پنجم تکوین پیدا کرده است، چراکه ما منهای کتاب صحیفه سجاده امام سجاد - که یک کتاب دعا می‌باشد - نه کتاب روایت و حدیث - هیچگونه کتاب مدونی روایتی از ائمه شیعه نداریم که صد البته این عدم تدوین کتاب حدیث و روایت توسط ائمه شیعه نه به خاطر ترس و امنیت بوده بلکه به خاطر عدم اعتقاد به اسلام روایتی بوده است و این عدم اعتقاد به اسلام روایتی تا آنجا در دیسکورس ائمه شیعه مطرح بوده است که ما در کل نهج البلاغه‌ای که امروز در دست ما می‌باشد و کلام و نوشته امام علی بزرگترین همراه و یاور پیامبر اسلام است و تنها کسی است که از سن کودکی در خانه پیامبر بزرگ شده است و اولین مردی است که به پیامبر و اسلام ایمان آورده و قطعاً تنها کسی است که بیشترین روایت و حدیث و خاطره از پیامبر اسلام دارد، تنها ۹ حدیث از پیامبر به صورت مستقیم توسط امام علی مطرح شده است.

این قلت حدیث پیامبر توسط امام علی نه به خاطر عدم اطلاع امام علی از کلام و سخنان پیامبر بوده است بلکه بالعکس به خاطر حساسیت امام علی جهت جلوگیری از رشد اسلام روایتی بوده است. البته تازه خود نهج البلاغه هم چهار قرن بعد از امام علی در قرن چهارم توسط سید رضی جمع آوری شده است، در صورتی که خود امام علی به خاطر اینکه مدت ۵ سال به عنوان خلیفه مسلمین بود به راحتی می‌توانست کتاب سخنان و خطبه‌ها و نامه‌های خود را (که آنچه که امروز در دست ما است کمتر از نصف آنچه بوده) جمع آوری و مدون کند. بنابراین خود تکوین اسلام روایتی در قرن پنجم مولود اسلام فقهاتی بوده است نه برعکس.

ز - بدین ترتیب اسلام فقهاتی هم عامل تکوین و نهادینه شدن اسلام فرقه‌ای شیعه و سنی بوده و هم عامل تکوین اسلام حکومتی، اسلام قدرتی، اسلام ابزاری و اسلام ولایتی بوده و هم عامل تکوین اسلام روایتی بوده و هم عامل تکوین اسلام خشونت و ترور و دسپاتیسم و توتالی‌تر.

ح - البته در رابطه با این مشخصات اسلام فقهاتی هرگز نباید تفاوتی بین اسلام فقهاتی شیعه با اسلام فقهاتی تسنن قائل شد، چراکه هر دو اسلام فقهاتی شیعه و سنی هم اسلام قدرت‌اند و هم اسلام خشونت‌اند و هم به دین دولتی اعتقاد دارند و هم به دولت دینی معتقد می‌باشند.

داعش و القاعده در چرخه اسلام فقهاتی:

اصول مانیفست عملی داعش که برای اولین بار توسط ابومحمد العذنانی سخنگوی داعش اعلام شد عبارتند از:

الف - اقامه حدود الهی.

ب - شکستن صلیب‌های مسیحیان.

ج - تخریب مزارها و بارگاه‌های قبور شیعه.

د - تعیین والیان و قاضیان.

ه - تعیین جزیه برای مسیحیان.

و - گرفتن مالیات و خراج و زکات از مردم مسلمان.

حال با نگاهی هر چند گذرا بر این اصول مانیفست عملی داعش، می‌توانیم به آبشخور اولیه این مانیفست اندیشه داعش بپردازیم:

۱ - اقامه حدود الهی همان اجرای اسلام فقهاتی توسط دولت فقهاتی



می‌باشد که ابومحمد العدنانی در نوار صوتی خود تحت عنوان وعده الهی با اعلام تشکیل و برقراری خلافت اسلامی از آن سخن گفت که طبق گفته او دولت اسلامی - که مرکب از بزرگان رهبران امیران است - تصمیم گرفته است تا ضمن اعلام خلافت اسلامی خلیفه دولت مسلمانان را نصب کرده و با ابوبکر بغدادی به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کند و بدین ترتیب ابوبکر بغدادی با پذیرش این بیعت، امام و خلیفه مسلمانان در جهان شده است.

پر واضح است که خلافتی که ابومحمد العدنانی در اینجا از آن سخن می‌گوید همان خلافتی است که در اوایل قرن بیستم پس از جنگ اول جهانی توسط کمال آتاتورک با اعلام انحلال خلافت عثمانی پایان آن اعلام شد. البته باید در همین جا به این نکته اشاره کنیم که این خلافت از زمان بنی‌امیه پس از صلح امام حسن توسط معاویه در سال ۴۳ هجری تکوین پیدا کرد و پس از بنی‌امیه توسط بنی‌عباس این خلافت در جهان اسلام برای مدت ۵۰۰ سال تثبیت گردید و از بعد از بنی‌عباس توسط عثمانیان تا قرن چهاردهم ادامه یافت که بالاخره توسط کمال آتاتورک این خلافت پایان یافت. در باب ماهیت خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانیان اینکه این خلافت یک حکومت فقهاتی بر پایه فقه حکومتی بوده است نه سنت پیامبر و شیخین و امام علی، به همین دلیل بود که دولت صفوی که در قرن دهم پس از شکست چالدران کوشید که جهت ایجاد آلترناتیو شیعی خلافت عثمانی، از خلافت عثمانی کپی برداری کند، لذا در این راستا بود که شاه عباس دستور داد مانیفست فقهی شیعه تحت عنوان جامع عباسی به وسیله فقهای شیعه مدون گردد.

ثانیا حدود الهی داعش همان احکام فقهی است که توسط اسلام فقهاتی تسنن مدون شده است.

ثالثا تخریب صلیب و قبور بزرگان شیعه همگی اجرای فقه و هابی تسنن می‌باشد.

بنابراین از بعد از انحلال خلافت عثمانی - در آغاز قرن بیستم میلادی - گرچه حکومت مطلقه فقهاتی ایران تحت عنوان اسلام ولایتی نخستین کپی شیعی اسلام فقهاتی و اسلام خلافتی بود که کوشید تا با رنگ و لعاب نظام حکومتی لیبرال سرمایه‌داری غرب خلافت ولایتی و فقهاتی برای شیعه نهادینه و تثبیت کند، در قرن بیست و یکم پس از صد سال جریان داعش نخستین جریان اهل تسنن می‌باشد که معتقد به بازسازی نظام فقهاتی و خلافتی بنی‌عباس و عثمانیان است و به همین دلیل بزرگترین آلترناتیو این جریان فقهاتی، حکومت مطلقه فقهاتی ایران می‌باشد که تحت هژمونی هلال شیعه می‌کوشد حاکمیت خودش را از مدیترانه تا خاور دور گسترش دهد و در این رابطه است که امروز چه در سوریه، چه در عراق، چه در لبنان جریان سیاسی داعش تلاش می‌کند تا به هر

شکل شده، این جنگ منطقه‌ای را از طریق کردستان و خوزستان و سیستان و بلوچستان به داخل ایران بکشاند.

البته از طرف دیگر رژیم مطلقه فقهاتی ایران هم می‌کوشد توسط صدور فتوای جهاد توسط مراجع حکومتی از سیستمی تا مکارم شیرازی و نوری همدانی جنگ با داعش در سوریه و عراق و لبنان از صورت کشوری و ملی خارج کنند و به صورت جنگ مذهبی شیعه و سنی در آورد، البته فتوای قرضاوی در مقابله با فتوای سیستمی در این رابطه قابل توجه می‌باشد.

رابعا از آنجائیکه تضاد بین دو جریان فقهاتی القاعده و داعش بر سر اولویت تضاد شیعه و سنی و تضاد مسلمان و مسیحیت به سرکردگی آمریکا و غرب (همان جنگ تمدن هانتینگتون) می‌باشد، زیرا جریان داعش معتقد به اولویت تضاد شیعه و سنی است در صورتی که جریان القاعده معتقد به الویت تضاد صلیب و هلال می‌باشد، البته به سرمداری آمریکا است؛ لذا همین امر باعث گردیده تا القاعده هژمونی خودش را در جنگ شیعه و سنی منطقه از دست بدهد و رهبری در دست داعش قرار گیرد، البته همین عمده شدن تضاد شیعه و سنی از طرف داعش باعث شده تا جریان داعش به شدت از طرف مسلمانان سنی کشورهای منطقه به خصوص در عراق و سوریه و لبنان که از طرف شیعه دولتی و فقهاتی تحقیر مذهبی شده‌اند و تحت فشار آپارتاید مذهبی می‌باشند، حمایت شوند.

ماحصل آنچه که گفته شد اینک:

۱ - شروع اسلام فقهاتی به تکوین جریان خوارج در چارچوب جنگ صفین و دسیسه قرآن بر سر نیزه کردن معاویه بر می‌گردد.

۲ - مبانی اسلام فقهاتی خوارج عبارت بودند از:

الف - بطلان اصل حکمیت توسط مسلمانان در اسلام.

ب - حکمیت و حکومت فقط مختص خداوند می‌باشد نه بشر.

ج - هر گناه فقهی چه کوچک باشد و چه بزرگ باعث کافر شدن فاعل گناه می‌شود.

د - سزای فقهی کفر معلول گناه قتل ترور و مرگ است.

ه - از آنجائیکه حکمیت شامل حکومت بر مسلمین هم می‌شود، لذا هر گونه حکومتی به معنای نفی حکمیت خداوند می‌باشد و باطل است.

و - آنچنانکه در جریان حکمیت صفین، علی با پذیرش موضوع حکمیت کافر شده است و لذا باید به قتل برسد، معاویه و عمروعاص هم کافرند



و باید به قتل برسند.

۳ - گرچه اسلام فقاهتی با جریان خوارج تکوین پیدا کرد اما جریان خوارج نتوانستند اسلام فقاهتی را نهادینه کنند و لذا به صورت مشخص پروسه نهادینه شدن اسلام فقاهتی به قرن پنجم بر می‌گردد.

۴ - عواملی که باعث نهادینه و برتری اسلام فقاهتی در قرن پنجم شد عبارتند از:

الف - آنچنانکه امام محمد غزالی می‌گوید، فقه همان علم حقوق می‌باشد که خود، علم قدرت است و علمی دنیائی می‌باشد که خود به خود ابزار قدرت است. در نتیجه ابزار حکومت و حامی اسلام حکومتی می‌باشد که از زمان معاویه و بنی‌امیه در میان مسلمانان رواج پیدا کرده بود لذا فقه علاوه بر اینکه بهترین بازوی قضائی اسلام حکومتی می‌باشد خود بهترین حامی اسلام حکومتی نیز است. بنابراین به موازات تکوین و اعتلای اسلام حکومتی که مولود اسلام فقاهتی بود به موازات آن جهت رشد اسلام فقاهتی هم بسترسازی شد.

ب - در قرن پنجم به علت تثبیت بنی‌عباس، اسلام حکومتی توانست نهادینه بشود همین امر بسترساز توسعه و رشد و نهادینه شدن اسلام فقاهتی در قرن پنجم شد.

ه - نخستین مولود اسلام فقاهتی تکوین و نهادینه شده اسلام فرقه‌ائی شیعه و سنی بود، دومین مولود اسلام فقاهتی، اسلام روایتی بود که بسترساز نظری اسلام فقاهتی شد.

۵ - از آنجائیکه اسلام فقاهتی بسترساز و توجیه کننده اسلام قدرتی و اسلام حکومتی بود این امر باعث شد تا اسلام فقاهتی به عنوان اسلام ابزاری هم در دست حاکمین قدرت و هم در دست جریان‌های سیاسی مخالف حکومت از اسماعیلیه تا فدائیان اسلام و اخوان مسلمین و القاعده و داعش قرار گیرد.

۶ - به موازات قدرت گرفتن اسلام حکومتی و اسلام فقاهتی، اسلام سیاسی و اسلام اجتماعی پیامبر و قرآن و علی از صحنه خارج شد و اسلام حکومتی جایگزین اسلام سیاسی و اسلام اجتماعی شد.

۷ - حمایت تمام عیار اسلام حکومتی از اسلام فقاهتی باعث گردید تا در قرن پنجم، اسلام فقاهتی بر تمامی اسلام‌های فلسفی، اسلام کلامی، اسلام صوفیانه، اسلام سیاسی و اجتماعی غلبه کند.

۸ - گرچه اسلام حکومتی تا قرن دهم در چنگ حاکمین سنی مذهب بود، در قرن دهم به علت شکست چالدران - حکومت صفویه از حکومت عثمانیان - حکومت صفویه جهت نهادینه کردن قدرت شکست خورده

خود در برابر عثمانیان، کوشید که از دستگاه حکومت فقاهتی عثمانی کپی برداری کند و به این ترتیب بود که نخستین حکومت فقهی شیعه تکوین پیدا کرد.

۸ - از بعد از شکست امپراطوری عثمانی در جنگ اول جهانی، اسلام حکومتی توسط کمال آتاتورک برای بسترسازی مدرنیته پایان یافت و پس از پایان حکومت عثمانی‌ها، رژیم مطلقه فقاهتی نخستین اسلام حکومتی و فقاهتی بود که دوباره تکوین پیدا کرد.

۹ - شیعی بودن حکومت مطلقه فقاهتی ایران و غلبه هژمونی این رژیم تحت هلال شیعه بر منطقه باعث گردید تا جریان‌های اسلام فقاهتی سنی مذهب، در اشکال مختلف آن از اخوان المسلمین تا القاعده و اسلام حکومتی عربستان و قطر و ترکیه تلاش کنند تا در برابر اسلام حکومتی رژیم مطلقه فقاهتی ایران قد علم کنند و همین امر باعث تشدید تضاد شیعه و سنی در منطقه خاورمیانه گردید.

۱۰ - داعش نماینده جریانی است که معتقد به عمده بودن تضاد شیعه و سنی در منطقه می‌باشد.

۱۱ - تضاد القاعده و داعش بر سر اولویت تضاد شیعه و سنی یا تضاد هلال و صلیب می‌باشد که داعش بر طبل عمده بودن تضاد شیعه و سنی می‌کوبد اما القاعده بر طبل عمده بودن تضاد صلیب - هلال.

۱۲ - علت رشد سرطانی داعش در منطقه همین عمده بودن تضاد شیعه و سنی‌اش می‌باشد.

۱۳ - سرکوب و نادیده گرفتن حقوق اهل تسنن در کشورهای سوریه و عراق و لبنان و ایران توسط حاکمین شیعه باعث شده تا بستر جهت رشد سرطانی داعش فراهم شود.

۱۴ - پلاتفرم حکومتی اعلام شده از طرف جریان داعش یک پلاتفرم فقاهتی می‌باشد که هدفش زنده کردن دستگاه خلافت عثمانی و عباسی می‌باشد.

۱۵ - داعش تحت لوای عمده کردن تضاد شیعه و سنی با توجه به هژمونی رژیم مطلقه فقاهتی بر هلال شیعه باعث گردیده تا رژیم مطلقه فقاهتی در نوک پیکان حمله این رژیم قرار داشته باشد، لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقاهتی به صورت تمام عیار و مستقیم می‌کوشد تا در جنگ با داعش پیشتاز و سپر بشود، البته فتوای مراجع دولتی شیعه در این رابطه در راستای تبدیل جنگ کشوری و ملی به جنگ شیعه و سنی می‌باشد. ☀

والسلام



در

زیست‌شناسی حاکمیت و نظام فقهی اسلام

بسیار سنگین است، باید بی آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشد، شاید نخستین مسلمانی که ضرورت دمیدن چنین روحی را در اسلام احساس کرده شاه ولی الله دهلوی بوده است ولی آن کس که کاملاً به اهمیت و عظمت این وظیفه متوجه شده و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان او را حلقه اتصال زنده‌ای میان گذشته و آینده ساخته سیدجمال الدین اسدآبادی افغانی بوده است. اگر نیروی خستگی ناپذیر وی تجزیه نمی‌شد و خود را تنها وقف تحقیق در باره اسلام به عنوان دستگاهی اعتقادی و اخلاقی می‌کرد، امروز جهان اسلام از لحاظ عقلی بر پایه محکم‌تری قرار می‌داشت، تنها راهی که برای ما باز است این است که به علم جدید با وضعی احترام آمیز ولی مستقل نزدیک شویم و تعلیمات اسلام را در روشنی این علم ارزشیابی کنیم حتی اگر این کار سبب آن شود که با کسانی که پیش از ما بوده‌اند اختلاف پیدا کنیم و من در سخنرانی حاضر خویش چنین خواهم کرد.»

در همین رابطه اقبال در خصوص فصل آیات فقهی قرآن با تاسی از دکترین شاه ولی الله دهلوی قرآن شناس و متفکر و مفسر و متکلم هندی بزرگ جهان اسلام در قرن هیجدهم که در کتاب «حجه الله بالغه» خود مطرح کرده است، می‌گوید «از آنجائیکه پیامبر اسلام نمی‌توانست به هر قومی این اختیار بدهد تا طبق سلیقه خود برای خود قوانین فقهی وضع کند، کاری که پیامبر اسلام کرد این بود که یک قوم در مدینه النبوی انتخاب کرد و قوانینی برحسب شرایط تاریخی و اجتماعی و انسانی آن قوم توسط آیات فقهی قرآن مشخص کرد تا توسط آن به همه آیندگان تنها یک الگوی نشان دهد نه اینکه قوانین و ضوابط فقهی ابدی و لایتغیر برای همه بشریت توسط آیات قرآن تعیین کند. بنابراین از نظر اقبال و شاه ولی الله دهلوی هر جامعه و قومی در هر شرایط تاریخی نباید بنشیند و این آیات فقهی را طابق النعل بالنعل بر قوم خود پیاده کند بلکه بالعکس، باید متدلوژی استخراج پیامبر را کسب کنند و طبق آن متدلوژی به استخراج قوانین و ضوابط حقوقی برای جامعه خود پردازد.»

بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام - ترجمه احمد آرام - ص ۱۹۲ - س ۷ «من می‌دانم که علمای اسلام مدعی خاتمیت مذاهب فقه اسلامی هستند ولی هرگز نمی‌توانند منکر امکان نظری یک اجتهاد کامل باشند کوشیدم تا علت‌هایی را بیان کنم که به نظر من سبب پیدا شدن چنین وضعی برای علمای دین شده است ولی از آنجا که اوضاع تغییر کرده و جهان اسلام امروز با نیروهای مواجه و تحت تاثیر آن‌ها است که از گسترش فوق العاده فکر بشری در همه جوانب حاصل شده، هیچ دلیلی برای آن نمی‌بینم که چنین وضعی باز هم ادامه پیدا بکند. آیا موسسان مذاهب فقهی خود ادعا کرده بوده‌اند که استدلال و تفسیر آن‌ها جنبه خاتمیت دارد؟ هرگز. ادعای نسل جدید مسلمانان پیرو آزادی‌گری به اینکه می‌خواهند اصول حقوقی اساسی اسلام را در پرتو تجربه خود و اوضاع جدید زندگی از نو تفسیر کنند به عقیده من ادعای کاملاً بر حقی است. تعلیم قرآن به اینکه زندگی فرایند آفرینش تدریجی است بالضروره مستلزم آن است که هر نسل به راهنمایی و نه در زیر قید و بند کارهای گذشتگان مجاز باشد که مسائل و دشواری‌های مخصوص به خود را حل کند.»

و در همین رابطه است که اقبال برعکس شیخ مرتضی مطهری اصل اجتهاد را نه محدود به فروع می‌کند و نه فقط مختص به فقه و شریعت. اقبال در بستر عقلانیت نقادانه استقرائی بشر معتقد است که با چاقوی اجتهاد می‌توان تمامی اصول و فروع و فقه و شریعت مورد بازسازی مجدد قرار داد.

بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل معرفت و تجربه دینی - ترجمه مرحوم احمد آرام - ص ۱۲ - س ۱ «اکنون وقت مناسب آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود.»

و همان منبع - فصل آزادی و جاودانی من بشری - ص ۱۱۲-۱۱۳ - س ۲۱ به بعد «بنابراین وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارند



بنابراین تعریف ولایت از نظر اقبال تکیه بر شخصیت شخص به عنوان دلیل سخن خود است که از نظر اقبال این امر فقط مختص پیامبران ابراهیمی می‌باشد چراکه از نظر اقبال تفاوت تجربه باطنی عارف با پیامبر این است که مرد باطنی یا عارف دیگر معتقد به تکلیف کردن تجربه خود برای دیگران نیست اما پیامبر تجربه شخصی باطنی خودش که همان وحی می‌باشد انجام آن برای دیگران تکلیف می‌کند و البته پیامبران در تکلیف کردن تجربه باطنی خود ارائه دلیل به مردم نمی‌کنند بلکه تنها دلیل آن‌ها این است که می‌گویند چون من تجربه کرده‌ام بر شما تکلیف است که آن را انجام دهید. اقبال این حجت پیامبران را ولایت می‌داند و لذا معتقد است که این ولایت فقط مختص پیامبران است و در همین رابطه موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را ختم ولایت هم می‌داند و معتقد است که بعد از پیامبر اسلام به علت تکوین عقل استقرانی در بشر دیگر کسی نمی‌تواند مدعی اصل ولایت باشد. یعنی به جای ارائه دلیل در باب مدعا و سخن خود بگوید چون من تجربه کرده‌ام بر مردم تکلیف است که آن را انجام دهند، خلاصه اینکه اقبال ختم نبوت را ختم ولایت می‌داند و معتقد است که بعد از پیامبر اسلام باید ارائه دلیل و عقلانیت جایگزین ولایت شود و هیچکس بعد از پیامبر اسلام حق ادعای ولایت ندارد.

۲ - اقبال نخستین متکلمی است که در تاریخ اسلام موضوع اصل خاتمیت نبوت پیامبر اسلام را تبیین و تحلیل عقلانی کرد و در کانتکس تبیین خاتمیت نبوت پیامبر اسلام از آنجائیکه خاتمیت رسالت پیامبر اسلام را فقط مشمول:

الف - قطع نبوت یعنی دیگر بعد از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد آمد و بشریت بر پایه عقلانیت استقرانی خود باید راه خود را در ادامه راهنمایی‌های انبیاء پیدا کنند. آنچنانکه اقبال در این رابطه می‌گوید «این کمال نبوت بود که فهمید به علت بلوغ عقلانیت بشر در زمان پیامبر اسلام باید خود را قطع کند» و باز در همین راستا است که اقبال می‌گوید «به علت خاتمیت نبوت ما مسلمانان آزادترین افراد جهان هستیم زیرا پیامبر اسلام با ختم نبوت خود دست خرد بشریت را گشاد که تا هر جا که می‌خواهد پرواز کند.»

ب - قطع ولایت پیامبر اسلام و جایگزین کردن دلیل و استدلال به جای ولایت بعد از پیامبر اسلام: اقبال در تبیین اصل خاتمیت نبوت پیامبر اسلام غیر از ختم نبوت و ختم ولایت معتقد است که مابقی امور ختم نشده، لذا با «تکیه بر اصل اجتهاد در اصول» مسلمانان می‌توانند به استمرار حیات و تکامل آن امور بپردازند. مثل اخلاق، جهان بینی، فقه و احکام اقبال در رابطه با این امور معتقد به خاتمیت نیست بلکه بالعکس، معتقد است که توسط «اصل اجتهاد در اصول» و «اجتهاد در فروع»

بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۹۶ - س ۲ «کشف این مطلب ممکن نیست که آیا در مورد آن آداب و رسومی که پیامبر اسلام به صورت صریح یا تلویحی در آن‌ها تغییری نداده غرض پیامبر کلیت استعمال آن‌ها بوده است یا نه. شاه ولی الله دهلوی تحقیقی در این باره دارد که مطلب را روشن می‌کند و من در اینجا روح نظر او را بیان می‌کنم. به عقیده شاه ولی الله روش آموزش پیامبر اسلام عبارت از این است که به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردمی که آن پیغمبر بر آنان مبعوث شده است دیده می‌شود، ولی پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده، نه می‌تواند مردمان را واگذارد که خود برای خود قواعد رفتار و کردار وضع کنند، روش پیامبر اسلام به این شکل بوده که قوم خاصی را تربیت کند و تعلیم دهد و آن قوم را همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت کلی قرار دهد. با این عمل وی اصولی را که شالوده زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند برجسته می‌سازد و آن‌ها را با در نظر گرفتن رسم و عادات خاص قومی که بلافاصله در برابر وی قرار دارند در حالات خاص مورد استعمال قرار می‌دهد، احکام دینی که از این راه فراهم می‌شود مثل حدود شرعی که در مقابل جرائم معین می‌شود از لحاظی مخصوص آن قوم است و چون مراعات آنها به خودی خود هدفی نیست نباید منحصرًا همان‌ها را عینا در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند.»

بنا بر این ماحصل دیدگاه مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در باب ولایت فقیه اینک:

۱ - تعریفی که اقبال برای ولایت می‌کند عبارت است از تکیه بر شخصیت شخص به عنوان حجیت و اعتبار ادعای شخص، یعنی شخصی ادعای آن داشته باشد که به دلیل اینکه من این امر را تجربه کرده‌ام تجربه من برای شما تکلیف می‌شود مثل ابراهیم خلیل که خطاب به فرزندش اسماعیل گفت من در خواب تجربه کردم که تو را می‌کشم و بدین ترتیب بود که اسماعیل خود را در اختیار پدر قرار داد و ابراهیم نیز کارد برداشت و تجربه خود را در خواب به اجرا گذاشت.

سوره صافات - آیات ۱۰۲ - ۱۰۶ «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ - فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ - وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ - قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - وقتی اسماعیل به حد بلوغ رسید ابراهیم به او گفت فرزندم خواب دیدم که تو را قربانی می‌کنم نظرت در این باره چیست؟ اسماعیل گفت پدرجان آنچه مامور شده‌ای انجام بده که به زودی انشاء الله مرا از صابران خواهی یافت - همین که آن پدر و پسر تسلیم امر خدا شدند و ابراهیم او را به زمین انداخت و صورتش را به خاک نهاد - ما (خداوند) او را ندا دادیم که ای ابراهیم ماموریت را به انجام رساندی ما اینچنین نیکوکاران را

تمامی اینها می‌توان توسط عقل استقرائی و خرد جمعی بعد از پیامبر رشد و تکامل داد.

۳ - اقبال در خصوص اصل ولایت فقیه معتقد است که اصل ولایت فقط خاص پیامبر اسلام می‌باشد و با خاتمیت ولایت پیامبر دیگر هیچ احد ناسی نمی‌تواند مدعی ولایت بر مردم باشند از جمله فقیه و فقها.

۴ - در خصوص فقه و فقها که شیخ مرتضی مطهری در کتاب «ختم نبوت» خود می‌گوید تا با محدود و محصور کردن اصل اجتهاد به دایره فروع فقهی فقه دکماتیسیم هزار ساله حوزه‌های شیعه را جوابگوی تمامی مسائل بشریت در طول تاریخ اعلام کند و در این رابطه او دلیل موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را در چارچوب اجتهاد فروع فقهی می‌داند. اما اقبال برعکس شیخ مرتضی مطهری علاوه بر اینکه اصل اجتهاد را برعکس مطهری از اجتهاد در اصول شروع می‌کند در ادامه آن به اصل اجتهاد در فروع و فقه نیز می‌رسد. او «اجتهاد در فروع»

بدون «اجتهاد در اصول» را راه گشا نمی‌داند ولی تفاوت «اجتهاد در فروع» اقبال با «اجتهاد در فروع» مطهری در این است که «اجتهاد در فروع» علامه محمد اقبال پس از «اجتهاد در اصول» امکان پذیر می‌باشد، اما برعکس شیخ مرتضی مطهری به علت اینکه اعتقادی به «اجتهاد در اصول» ندارد، خود «اجتهاد در فروع» فقهی کافی و راه گشای بشریت در طول تاریخ می‌داند.

البته اقبال در خصوص اجتهاد در فقه به متفکر بزرگ مسلمان قرن هیجدهم هند شاه ولی الله دهلوی که از اعظم مشایخ طریقت بود تاسی می‌کند که در کتاب «حجه الله بالغه» خود می‌گوید که «آیات فقهی قرآن تقریر قوانین حقوقی به عنوان تکلیف در همه قرن‌ها و

نسل‌ها نیست بلکه طرح این آیات در قرآن به آن خاطر است که از آنجائیکه پیامبر نمی‌توانست هر قومی را آزاد بگذارد تا مطابق سلیقه خود به تنظیم قوانین حقوقی و فقهی خود پردازند، روشی که پیامبر اسلام برای این مقصود اتخاذ کرد به این ترتیب بود که یک قوم بگیرد و تربیت کند و قوانین و ضوابط فقهی حقوقی بر حسب شرایط تاریخی و فرهنگی و جغرافیایی برای آن‌ها معین کند تا به جوامع بعدی روش و متدولوژی کشف و تعیین و استخراج ضوابط حقوقی و فقهی بر حسب شرایط خاص تاریخی و فرهنگی و اجتماعی بیاموزد»

بنابراین از نظر شاه ولی الله دهلوی و علامه محمد اقبال لاهوری هدف پیامبر اسلام این نبوده که توسط آیات فقهی قرآن یک سلسله ضوابط

متقن و تغییر ناپذیر برای همه جوامع بشریت تعیین کند و تمامی جوامع بشریت در آینده را مکلف کنند که طابق النعل بالنعل آن ضوابط را مانند یک لباس از پیش تعیین شده بر تن جوامع خود کنند. اقبال و شاه ولی الله دهلوی معتقدند که تمامی جوامع پیرو پیامبر اسلام در هر مرحله تاریخی و در هر شرایط فرهنگی و اجتماعی که هستند موظفند جوامع خود را به صورت کنکریت و مشخص تحلیل کنند و بشناسند و سپس با الگو قرار دادن روش و متدولوژی پیامبر اسلام به استخراج قوانین و ضوابط فقهی و حقوقی خاص جامعه خود پردازند و لذا بدین ترتیب بود که علامه محمد اقبال لاهوری موضوع اصل اجتهاد را تنها در دایره «اجتهاد در اصول» محدود نکرد و به عرصه اجتهاد در فروع هم تسری داد و در کانتکس و چارچوب «اجتهاد در اصول»، «اجتهاد در فروع» و همچنین «اجتهاد در فقه» را به عنوان یک اصل مسلم تأیید کرد و آنچنانکه خاتمیت پیامبر اسلام را در دو دایره خاتمیت در نبوت و خاتمیت در رسالت و خاتمیت در ولایت محدود کرد. اقبال به خاتمیت در اخلاق و خاتمیت در جهان‌بینی و خاتمیت در

فقه و علم معتقد نیست و برعکس در چارچوب عقل استقرائی بشریت که اقبال آن را مولود بعثت پیامبر اسلام می‌داند، معتقد است که تمامی این امور باید توسط عقل بشر در بستر تاریخ باز تولید گسترده بشود.

د - حاکمیت استثنائی دولت در چارچوب نز ولایت فقیه

با عنایت به آنچه که مطرح شد، انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ جنبش اجتماعی مردم ایران زمانی توانست

رژیم مستبد و توتالیتر پهلوی را به زانو درآورد که هیچ فلسفه سیاسی مترقی آلترناتیوی جهت جایگزین آن رژیم توتالیتر وجود نداشت و همین امر باعث گردید تا شرایط جهت هژمونی جریان‌های از راه رسیده روحانیت فراهم بشود و به این ترتیب بود که سردمداران این جریان از زمانی که در فرانسه مستقر شدند با تکیه بر حسن حبیبی کوشیدند تا اندیشه فقهی کتاب «ولایت فقیه» را به صورت قانون و نظام و دستگاه سیاسی قابل عرضه به جامعه ایران و جامعه جهانی درآوردند که البته حسن حبیبی که به عنوان بزرگترین معمار استحاله اندیشه ولایت فقیه خمینی به نظام حقوقی بود، ابتدا در پیش نویس قانون اساسی در فرانسه کوشید که با تاسی از قانون اساسی فرانسه و آمریکا خارج از عنوان

اقبال در خصوص اصل ولایت فقیه معتقد است که اصل ولایت فقط خاص پیامبر اسلام می‌باشد و با خاتمیت ولایت پیامبر دیگر هیچ احد ناسی نمی‌تواند مدعی ولایت بر مردم باشند از جمله فقیه و فقها.

ولایت فقیه مرحله گذار از حکومت به طرف ولایت فقیه را بسترسازی کند که تز حسن حبیبی در شورای خبرگان قانون اساسی توسط حسنعلی منتظری و سید محمد بهشتی و تأیید خمینی با شکست روبرو شد و مثلاً منتظری - بهشتی و خمینی و حمایت حسن آیت بالاخره توانستند توسط شورای خبرگان قانون اساسی که به پیشنهاد سید محمود طالقانی جایگزین مجلس موسسان پیشنهادی مهندس مهدی بازرگان گردید، اندیشه ولایت فقیه خمینی را به صورت یک نظام سیاسی و حقوقی در لوای قانون اساسی در آورند.

البته این نظریه فقهی که از سال ۵۸ به صورت یک فلسفه سیاسی و حکومتی درآمد، در طول ده سال چکش کاری سیاسی شد تا اینکه در سال ۶۸ در چارچوب متمم قانون اساسی و خارج کردن تز فقهی - سیاسی - حکومتی از چارچوب هژمونی مرجعیت حوزه شیعه (پس از شکست پروژه مرجع سازی رژیم مطلقه فقهاتی در خصوص حسنعلی منتظری که تز اصلی خمینی در کتاب «ولایت فقیه» بود و خمینی در کتاب «ولایت فقیه» مرجعیت حوزه را جایگزین پیامبر تعیین می‌کند تا توسط آن به لحاظ کلامی نه فقهی، انتقال ولایت از پیامبر اسلام به مرجعیت فقهی روحانیت ممکن بشود) شرایط جهت حزبی و جناحی کردن تز ولایت فقیه فراهم بشود و به این ترتیب است که امروز ۳۵ سال است که شاهدیم این تز به عنوان یک فلسفه سیاسی و حکومتی (گرچه در بستر تمامی تئوری‌های بورژوازی ۳۰۰ سال گذشته اروپا) خود را بازسازی کرده است و امروز از تفکیک قوای منتسکیو تا انتخابات جان لاک و... در ساختار تز ولایت فقیه خمینی یافت می‌شود.

با همه این احوال این تز فقهی امروز در عرصه فلسفه سیاسی و برنامه حکومتی به صورت دسپاتیزم ترین نظام سیاسی تاریخ بشر بر جامعه ایران سنگینی می‌کند. در همین راستا است که جنبش سیاسی ایران در طول ۳۵ سال گذشته یعنی از بعد انقلاب ضد استبدادی ۵۷ و سقوط رژیم مستبد و توتالیتر پهلوی در شناخت و تحلیل این رژیم دچار بحران و چند دستگی وسیعی شده است و همین عدم توانایی جریان‌های جنبش سیاسی ایران در طول ۳۵ سال گذشته در تحلیل ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی بوده که باعث گردیده تا در طول ۳۵ سال گذشته تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مبارزاتی این جریان‌های مختلف و متنوع جنبش سیاسی ایران از حداقل فونکسیون مثبت برخوردار نباشد و طبعاً تا زمانیکه این جریان‌های جنبش سیاسی به تحلیل علمی و مشخصی از ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی دست پیدا نکنند، این جنبش، کاری از پیش نخواهد برد.

در خصوص تحلیل‌های مختلفی که در طول ۳۵ سال گذشته از ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی صورت گرفته است در یک تقسیم بندی کلی این تحلیل‌ها به پنج دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

۱ - آن دسته از تحلیل‌هایی که معتقد بوده و هستند که با توجه به اینکه

نظام اقتصادی ایران سرمایه‌داری وابسته و کمپرادور می‌باشد، از آنجائیکه این نظام از بعد از انقلاب سیاسی بهمن ماه ۵۷ نه تنها دچار تغییر و تحول ساختاری نشده است بلکه بالعکس به شدت در جهت وابستگی بیشتر پیچیده تر هم شده است؛ لذا در همین رابطه آنچنانکه پهلوی دوم از بعد از رفرم ارضی سال ۴۲ توسط تکوین بورژوازی درباری با سرمایه‌های نفتی از دل همان زمینداران قبلی ایران توانست خود به عنوان نماینده سیاسی این بخش از بورژوازی درآید، رژیم مطلقه فقهاتی هم از بعد از انقلاب سیاسی ۵۷ بدون هر گونه تغییر ساختاری با جایگزین کردن بورژوازی درباری سپاه، سر بازان گمنام و... و آقازاده‌ها به جای بورژوازی دربار پهلوی، نمایندگی سیاسی این بخش از بورژوازی را دارا می‌باشد و در همین رابطه است که امروز بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی و تشکیلات مدیریتی کشور ایران در ید قدرت این بورژوازی درباری سپاه می‌باشد. بنا براین از نگاه این جریان میانی تحلیل ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته عبارتند از:

الف - به لحاظ ساختار اقتصادی، مناسبات ایران مانند دوران شاه بعد از رفرم کندی - شاه سال ۴۲ سرمایه‌داری وابسته یا سرمایه‌داری کمپرادور می‌باشد.

ب - با انقلاب سیاسی ۵۷ تنها بخشی از بورژوازی که ضربه خورد، بخش بورژوازی دربار بود که با ترک کردن ایران سرمایه‌های خود را به کشورهای متروپل انتقال دادند.

ج - از همان زمان سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی کوشیدند جهت جایگزینی بورژوازی درباری اقدام به بازسازی بورژوازی درباری توسط سپاه، آقازاده‌ها، سربازان گمنام و... بکنند.

د - به موازات پروسه تکوین بورژوازی درباری رژیم مطلقه فقهاتی از دل نهادهای سپاه، روحانیت، سربازان گمنام و...، رژیم مطلقه فقهاتی به عنوان نماینده سیاسی این بخش از بورژوازی درآمده است.

ه - امروز بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی، مدیریتی، نظامی و انتظامی کشور ایران در ید قدرت این بخش از بورژوازی درباری ایران می‌باشد که به صورت حزب پادگانی خامنه‌ای تمامی تصمیمات اقتصادی و سیاسی و مدیریتی و اطلاعاتی کشور را مشخص می‌سازند. البته نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینک امروز هژمونی بورژوازی سپاه نه فقط بر تمامی طبقه بورژوازی و اقشار خرده بورژوازی ایران گسترده می‌باشد بلکه این هژمونی امروز توانسته است طبقه کارگر ایران را هم در بر بگیرد.

۲ - تحلیل دوم از ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی مربوط به آن جریان‌هایی از جنبش سیاسی ایران می‌شود که در طول ۳۵ سال گذشته در تحلیل

ماهیت حاکمیت مطلقه فقهاتی معتقد بوده‌اند که از آنجائیکه بافت فرهنگی و ساختاری حکومت مطلقه فقهاتی یک بافت ارتجاعی و سنتی می‌باشد، لذا با عنایت به اینکه بافت ساختار طبقاتی سرمایه‌داری وابسته ایران یک بافت طیفی و رنگارنگ می‌باشد، لذا حاکمیت فقهاتی تنها نماینده بخش سنتی بورژوازی ایران می‌باشد که بیشتر در شاخه تجاری بورژوازی ایران هژمونی دارند؛ لذا این جریان‌ها معتقدند که:

الف - مناسبات اقتصادی ایران مانند دوران پهلوی دوم همان مناسبات سرمایه‌داری وابسته می‌باشد.

ب - رژیم مطلقه فقهاتی نماینده بورژوازی سنتی ایران یا بورژوازی تجاری می‌باشد.

ج - غلبه سیاست تکیه بر واردات و شکست تولید داخلی و رشد سرمایه‌های نفتی و تکیه بر سیاست صدور انقلاب و تلاش در جهت افزایش تورم و سیاست نظامی‌گری رژیم مطلقه فقهاتی از نظر این جریان‌های جنبش سیاسی ایران در راستای حفظ منافع بورژوازی تجاری و سنتی ایران می‌باشد که به صورت مشخص در طول ۳۵ سال گذشته حزب مؤتلفه بستر ساز هژمونی سیاسی و اقتصادی این جناح بورژوازی بوده است.

۳ - تحلیل سوم از ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی مربوط به آن جریان‌هایی از جنبش سیاسی ایران می‌شود که معتقدند که رژیم مطلقه فقهاتی نماینده قشر متوسط شهری و روستائی می‌باشد. این جریان‌ها با تکیه بر مواضع ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته که به صورت مشخص از اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ صورت عریانی به خود گرفته تا حضور و دخالت مستقیم این رژیم در جنگ داخلی سوریه که تا این زمان ادامه دارد و با برخوردهای رژیم مطلقه فقهاتی در جریان ده ساله گذشته انرژی اتمی با سرمایه جهانی و فدا کردن سود سرمایه در قبال قدرت اتمی در چارچوب تحریم‌های استخوان سوز ده ساله گذشته اقتصادی و تکیه کردن بر شعار صدور انقلاب در ازای فدا کردن سود سرمایه داخلی و برخوردهای آنارشیستی رژیم در عرصه دیپلماسی خاورمیانه در عراق و سوریه و لبنان و برخورد فاشیستی رژیم مطلقه فقهاتی در رابطه با سیاست داخلی اعم از سرکوب‌های سرنیزه‌ائی و زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های قرون وسطائی همه و همه دلالت بر خوی و خصلت خرده بورژوازی رژیم مطلقه فقهاتی تبیین می‌کنند.

لذا در این رابطه آن دسته از جریان‌های سیاسی جنبش سیاسی ایران که در طول ۳۵ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی ایران را نماینده سیاسی خرده بورژوازی می‌دانند، معتقدند که این رژیم به همان اندازه که ضد طبقه کارگر می‌باشد، ضد امپریالیسم نیز می‌باشد اما این جریان‌ها مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته یک مبارزه

انقلابی و مترقیانه نمی‌دانند بلکه یک مبارزه آنارشیستی می‌دانند؛ لذا در این رابطه این جریان‌ها در تحلیل نهائی امپریالیسم را برنده مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقهاتی ایران می‌دانند، چرا که معتقدند سرمایه‌های امپریالیستی که در بستر سرمایه‌داری ایران رشد می‌کنند به حیات و حرکت خود ادامه خواهند داد. بنابراین مبانی دیدگاه تئوری سوم در باب ماهیت رژیم مطلقه فقهاتی عبارتند از:

الف - رژیم مطلقه فقهاتی نماینده سیاسی قشر متوسط و خرده بورژوازی شهر و روستا می‌باشد.

ب - به علت ماهیت خرده بورژوازی رژیم مطلقه فقهاتی این رژیم به همان میزان که ضد طبقه کارگر می‌باشد، ضد امپریالیستی نیز هست.

ج - مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقهاتی ماهیت مترقیانه ندارد چراکه از کانال مبارزه با سرمایه‌های داخلی نمی‌گذرد.

د - مبارزه آنارشیستی رژیم مطلقه فقهاتی با امپریالیسم جهانی و سیاست فاشیستی رژیم مطلقه فقهاتی با خلق ایران از نظر این جریان‌ها دلالت بر همان ماهیت خرده بورژوازی رژیم مطلقه فقهاتی می‌کند.

ه - از آنجائیکه مبارزه ضد امپریالیستی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۵ سال گذشته از کانال مبارزه با سرمایه‌داری داخلی و مبارزه با سرمایه‌های جهانی نگذشته است، در تحلیل نهائی از نظر این جریان‌ها این امپریالیسم جهانی است که برنده این مبارزه می‌باشد.

و - از نظر طرفداران تئوری سوم هم در جریان اشغال سفارت و هم در جریان جنگ هشت ساله رژیم مطلقه فقهاتی با صدام حسین و حزب بعث عراق و هم در جریان جنگ داخلی سوریه باز این امپریالیسم بوده که برنده بازی شده است. ☀

ادامه دارد

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳ و ۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸





منظومه معرفتی پنج ساله نشر مستضعفین،

در آینه منظومه معرفتی ۱۰ ساله شریعتی

و ۳۸ ساله آرمان مستضعفین

ششمین سال تولد نشر مستضعفین بر تمامی ره پویان راه سوسیالیسم، دموکراسی سوسیالیستی و انسان سوسیالیستی مبارک باد

«اسلامشناسی ارشاد» بود که از اردیبهشت سال ۵۰ شروع شد) این بود که بتواند افرادی پرورش بدهد که توان تولید فکر داشته باشند.

ولی زمانی که در نیمه دوم سال ۵۱ شریعتی دریافت که توسط تشکیلات برنامه ریزی شده ارشاد در طول دو سال ۵۰ و ۵۱ حتی چند نفر انگشت شمار کادری که توانائی تولید فکر کردن داشته باشد از ارشاد شریعتی متولد نشده است تا در غیبت او بتوانند خلاء فیزیکی او را در هدایتگری جنبش ارشاد پر کنند، این موضوع باعث شده بود تا در نیمه دوم سال ۵۱ به صورت دغدغه عمده شریعتی در آید چراکه آنچنانکه در پایان کنفرانس «قاسطین و ناکثین و مارفین» (در آبانماه سال ۵۱) مطرح کرد او می‌دانست که ساواک ضد خلقی رژیم پهلوی بزودی حسینیه ارشاد را می‌بندد و با بستن شدن حسینیه ارشاد جنبش ارشاد شریعتی در غیبت او به رکود و خمود گرفتار خواهد شد، چراکه شریعتی از اواخر تابستان ۵۱ به این امر واقف شده بود که در غیبت او کسی نیست یا جریانی نیست که بتواند جنبش ارشاد را هدایتگری کند. به عبارت دیگر شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ به این حقیقت واقف شده بود که جنبش ارشاد او به دو چیز پیوند حیاتی پیدا کرده است یکی خود شریعتی، دوم ساختمان حسینیه ارشاد، در غیبت این دو موضوع کشتی جنبش ارشاد به گل خواهد نشست. البته خود ساواک ضد خلقی شاه هم به این حقیقت دست پیدا کرده بود که جنبش ارشاد به شریعتی و ساختمان حسینیه ارشاد متکی می‌باشد و بی این دو، این جنبش نمی‌تواند به حیات خود ادامه بدهد، لذا در این رابطه بود که فوراً تصمیم گرفتن که در آبانماه ۵۱ حسینیه ارشاد را ببندد و با گروگان گرفتن استاد محمد تقی شریعتی زمینه دستگیری شریعتی را فراهم کردند که بالاخره بعد از چند ماه فراری و در بدری، شریعتی مجبور شد جهت رهائی استاد محمد تقی شریعتی خود را به ساواک معرفی کند که البته ساواک ضد خلقی شاه حتی بعد از معرفی شریعتی حاضر نشد استاد محمد تقی شریعتی را آزاد کند.

به هر حال گرچه شریعتی در مدت قبل از دستگیری و بعد از بستن حسینیه ارشاد توسط نامه‌هایی که به مرحوم همایون و مرحوم ناصر

۵ - پنج سال حرکت آرمان مستضعفین (۵۵ تا ۶۰) در ترازوی پنج سال حرکت شریعتی (۴۷ تا ۵۱):

برای آسیب‌شناسی دوران پنج ساله حرکت آرمان مستضعفین (۵۵ تا ۶۰) باید نخست به این کلید واژه حرکت آرمان مستضعفین در پنج ساله ۵۵ تا ۶۰ توجه داشته باشیم که در سال ۵۵ زمانی که ما می‌خواستیم این حرکت را استارت بزنیم مانیفست حرکت خودمان را همان اصلی می‌دانستیم که شریعتی در درس‌های ۳۹ و ۴۰ اسلامشناسی ارشاد، چند روز قبل از بستن حسینیه ارشاد مطرح کرده بود و آن اصلی که شریعتی در مقدمه این درس‌ها مطرح کرد این بود که:

«من ارزش چند نفر انگشت شماری که توان تولید فکری داشته باشند بر کل اعضای چند هزار نفری کلاس‌های اسلامشناسی بیشتر می‌دانم» قابل توجه است که این سخن را شریعتی در آبانماه سال ۵۱ قبل از بسته شدن حسینیه ارشاد مطرح می‌کند که معنا و مفهوم زمان طرح این اصل از طرف شریعتی آن است که این اصل حاصل تمام تجربه مبارزه ۲۰ ساله شریعتی می‌باشد، چراکه شریعتی در زمان طرح این اصل که آخر درس‌های اسلامشناسی ارشاد بود به این حقیقت رسیده بود که تنها با حضور فیزیکی او جنبش ارشاد در داخل و خارج کشور استمرار دارد و قطعاً با دستگیری او این جنبش به ورطه رکود و خمود گرفتار خواهد شد و این همان موضوعی بود که بیش از هر چیز شریعتی از آن بیم داشت، چراکه شریعتی از بعد بایکوت کردن حسینیه ارشاد توسط شیخ مرتضی مطهری در سال ۴۹ و رفتن تمامی حامیان روحانی طرفدار مطهری از ارشاد به مسجد الجواد میدان ۷ تیر - یا میدان ۲۵ شهریور آن زمان - کوشید در خلاء مطهری و حامیانش حسینیه ارشاد را به صورت برنامه ریزی شده پیش ببرد و صد البته هدف شریعتی از برنامه ریزی حرکت حسینیه ارشاد بعد از رفتن مطهری در سال‌های ۵۰ و ۵۱ (که سهم خود او در این رابطه کلاس‌های چند هزار نفری «تاریخ ادیان» و

میناچی بنیانگزاران حسینیه ارشاد می‌نوشت جهت ایجاد انگیزه در آنها از استمرار حرکت ارشاد سخن می‌گفت و حسینیه ارشاد را بنیاد یک حزب اعلام می‌کرد که با بستن آن درهای حسینیه ارشاد در دورترین روستاهای ایران باز شده است، اما واقعیت و باور شریعتی غیر از این بود چراکه شریعتی در دوران فراری به درستی به این حقیقت واقف شده بود که بدون او نهضت ارشاد به رکود و خمود گرفتار خواهد شد و شاید یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تجربی نهضت ارشاد شریعتی که تا این زمان آسیب‌شناسی نشده است همین شکست شریعتی در پرورش کادرهای مجرب هدایتگری که توان تولید فکر داشته باشند بود و صد البته موسسین آرمان مستضعفین در تابستان ۵۵ بدون آسیب‌شناسی شکست شریعتی در کادرسازی بر پایه همان هدف تحقق نیافته شریعتی که پرورش افرادی دارای توان تولید فکری بود، کار خود را شروع کرد که به علت اینکه موسسین آرمان مستضعفین آسیب‌شناسی بن بست نهضت ارشاد شریعتی نکرده بودند، آرمان مستضعفین گرفتار همان ورطه‌انی شد که قبلاً نهضت ارشاد شریعتی گرفتار آن شده بود، چراکه آرمان مستضعفین در تابستان ۵۵ هدف تاکتیکی و مرحله اول خود را پرورش کادر همه جانبه تعریف کرد که البته تعریفی که موسسین آرمان مستضعفین برای کادر همه جانبه در آن زمان داشتند - با تاسی از تعریف شریعتی - کادر را فردی می‌دانستند که توان تولید فکر کردن داشته باشد و از آنجائیکه در راستای تعیین مکانیزم و پروسه پرورش چنین کادری دوباره می‌خواستند در کانتکس همان پروسه سوپرکتیوی ارشاد شریعتی که عبارت بود از تشکیل کلاس‌های مختلف از «اسلام شناسی» و «تاریخ ادیان» خود شریعتی گرفته تا آموزش عربی و قرآن توسط حتی اساتید لبنانی و آموزش مکتب‌های جامعه‌شناسی توسط دکتر توسلی و حتی آموزش خطابه و سخنوری توسط مرحوم صدر بلاغی و آموزش نقاشی توسط میرحسین موسوی و غیره به پرورش کادر همه جانبه دست پیدا کنند؛ لذا در این رابطه بود که موسسین آرمان مستضعفین در تابستان ۵۵ جهت تدوین پلاتفرم پرورش کادر همه جانبه که همان انسانی بود که می‌توانست تولید فکر کند اقدام به تنظیم یک پلاتفرم تشکیلاتی در کانتکس همان کلاس‌های شریعتی کردند که این پلاتفرم آرمان مستضعفین عبارت بودند از:

۱ - تنظیم یک لیست از اسامی کتاب‌های مذهبی و غیر مذهبی که در راس آنها کتاب‌های شریعتی و اقبال لاهوری قرار داشت، جهت مطالعه افراد جذب شده در مسیر بسترسازی ذهنی فرد جذب شده. البته مکانیزم تعیین شده برای مطالعه کتاب‌های فوق به این ترتیب بود که کتاب به همراه نوار صوتی مربوطه تحویل فرد داده می‌شد و از فرد درخواست می‌شد تا سوال‌های خودش را تنظیم کند و بعداً طی جلساتی دو نفره به سوالات مشارالیه پاسخ داده می‌شد و در کانتکس طرح سوالات از کتاب‌های معین شده موسسین آرمان مستضعفین فهم می‌کردند که فرد جذب شده تا چه اندازه پتانسیل ارتقا و اعتلای فکری و نظری که همان معیار کادر همه جانبه از نظر موسسین و شریعتی بود، دارا می‌باشد. پس از اینکه مرحله اولیه لیست مطالعه به انجام می‌رسید موسسین، فرد مزبور را به کلاس‌های مقدماتی اولیه که توسط دکتر حسن توانانیان فرد

و دکتر پیمان و دکتر نمازی و استاد رضا اصفهانی و... به صورت خصوصی و فردی برنامه ریزی شده بود، هدایت می‌کردند و در این کلاس‌ها موسسین آرمان مستضعفین پتانسیل نظری فرد جذب شده در عرصه مطالعه جمعی به دست می‌آوردند و پس از ارزیابی پتانسیل فرد جذب شده در این مرحله دوم، پروسه نظری بود که موسسین اقدام به غربالگری و گزینش می‌کردند و پس از غربالگری فرد جذب شده را توسط کلاس‌های:

الف - فلسفی و کلامی بر روی کتاب «بازسازی فکر دینی» اقبال.

ب - «اسلام شناسی» فقط درس‌های ۱ و ۲ و «شیعه حزب تمام» شریعتی.

ج - مطالعه مستمر روزنامه‌های یومیه و جمع بندی سیاسی روزانه مقالات داخلی و خارجی.

د - تعیین موضوع‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی توسط موسسین و تکلیف جهت مطالعه و تنظیم گزارش بوسیله فرد جذب شده پروسه‌انی بود که موسسین آرمان مستضعفین جهت پرورش کادر با تاسی از پلاتفرم شریعتی در ارشاد سال‌های ۴۹ تا ۵۱ پس از خلع ید از شیخ مرتضی مطهری، آموزش نظری و ذهنی و سوپرکتیوی می‌دادند.

با یک نگاه کلی به این دو پلاتفرم کادرسازی شریعتی و آرمان مستضعفین:

اولاً تفاوت این دو پلاتفرم در شکل جمعی شریعتی و صورت فردی و هسته‌انی و تشکیلاتی آرمان مستضعفین، همچنین تدوین سیر مطالعات از تئوریسین‌ها توسط موسسین آرمان مستضعفین به جای کلاس‌های روزمره ارشاد شریعتی و درخواست از افراد جذب شده جهت مطالعه فردی و دو نفره جهت طبقه بندی و مطرح کردن سوال‌های کلامی، فلسفی، تئوریک، قرآنی، نهج البلاغه، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... خود می‌باشد.

ثانیاً وجه تشابه دو پلاتفرم کادرسازی شریعتی و آرمان مستضعفین این بود که جوهر هر دو پلاتفرم کادرسازی یک جوهر نظری و ذهنی و سوپرکتیوی بود، چراکه مطابق این دو پلاتفرم کادرسازی ارشاد شریعتی و آرمان مستضعفین با این نردبان نظری، افرادی بستر ارتقاء و اعتلای تشکیلاتی در نهضت ارشاد شریعتی و تشکیلات آرمان مستضعفین پیدا می‌کردند که توانائی ذهنی و نظری و سوپرکتیو بیشتری داشتند که معنی و مفهوم این امر این می‌شد که خروجی نهانی چنین پروسه‌انی تفوق تئوریسین‌ها بر پراتیسین‌ها، یا به عبارت دیگر توفیق و برتری و هژمونی ذهن بر عین، یا برتری تشکیلات عمودی بر تشکیلات افقی بود و این آفت بزرگترین عامل بحران ساز و رکود آفرین نهضت ارشاد شریعتی در سال‌های ۵۱ به بعد و تشکیلات آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ گردید، چراکه آنچنانکه شریعتی در کنفرانس «استعمار» خود در دانشگاه الزهراء در مهر ماه سال ۵۱ چند روز مانده به تعطیلی ارشاد توسط ساواک ضد خلقی رژیم دسپاتیزم پهلوی مطرح کرد، بزرگترین آفت پیشگام مستضعفین یا به قول معلم کبیرمان شریعتی بزرگترین آفت روشنفکری، اشباع یا اغناء ذهنی می‌باشد که این اشباع و اغناء «ام

الافات» حرکت تشکیلاتی و حرکت شریعتی و حرکت آرمان مستضعفین بود، چراکه فرق یک ارشادی یا یک آرمانی - که خروجی نهائی پلاتفرم دو گانه فوق می‌باشد - با یک تئورسین تشکیلاتی و هدایتگری عملی و اجتماعی در این است که از آنجائیکه یک ارشادی شریعتی و یک آرمانی آبخور ذهنی خود را در کتاب‌های کتابخانه و کنفرانس‌ها و پلمیک‌های نظری دنبال می‌کردند، علاوه بر اینکه او به لحاظ ذهنی خودش را برتر از جن و انس می‌داند هرگز به نقطه تعیین کننده نهائی به لحاظ مطالعه کتب نظری نمی‌رسد و پیوسته مانند مریض استسقائی دنبال خوردن آب بیشتر می‌باشد. البته دلیل اصلی این مرض یا بیماری آن است که یک ارشادی یا یک آرمانی هرگز دنبال مابه اداء خارجی اندیشه‌ائی که در ذهن دارد نیست و لذا خود برف انبار کردن مطالعات ذهنی و نظری برای او هدف می‌شود و ارزش او به تعداد کتابی است که مطالعه کرده یا به مدرک تحصیلی است که صاحب شده نه به پتانسیل او در هدایتگری عملی و مدیریت برنامه‌ائی در عرصه‌های تشکیلاتی و اجتماعی و صنفی و سیاسی به صورت ابژکتیو.

این است که خروجی نهائی یک کادر ارشادی شریعتی یا کادر آرمان مستضعفین یک کاریکاتوری است که سرهای بزرگ دارند اما دست‌هائی کوتاه و لاغیر، چراکه هیچ رابطه‌ائی بین این دست‌ها و سرها یا مغزها وجود ندارد. برای یک ارشادی شریعتی یا یک آرمانی هرگز مطالعه واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بستر ساز حرکت اجتماعی در کانتکس جنبش‌های سه گانه اجتماعی و کارگری و دموکراتیک به عنوان یک کتاب قابل مطالعه مطرح نمی‌باشد و به قول سیدجمال اسدآبادی سی سال شبانه روز پای یک چراغ نفت سوز تا صبح کتاب‌های عهد بوق مطالعه می‌کند، یکبار از خود نمی‌پرسد که مکانیزم روشنی بخش این چراغ نفتی چه می‌باشد. به عبارت دیگری برای یک ارشادی شریعتی و یا یک آرمانی ناب مستضعفین هرگز واقعیت‌های ابژکتیو اجتماعی و اقتصادی و تشکیلاتی و حتی خصلتی و فردی و کاراگری و تیپولوژی خودش به عنوان یک موضوع قابل مطالعه مطرح نیست بلکه بالعکس از نظر او واقعیت‌های علمی همانی است که با مطالعه سوپژکتیو کتاب‌ها درون کتابخانه یا اینترنت حاصل می‌شود.

در همین رابطه است که شما همین الان اگر به خبرنامه نشر مستضعفین که مهم‌ترین رکن سیاسی اجتماعی این نشریه الکترونیکی است مراجعه کنید به خوبی درمی‌یابید که بیش از ۹۰٪ این اخبار جنبه توزیعی خبری دارد که از سایت‌ها این و آن اخذ شده است چرا؟ دلیل آن این است که برای یک آرمان مستضعفینی یا یک ارشاد شریعتی یا یک نشر مستضعفینی خود خبر به عنوان یک موضوع سوپژکتیو یا نظری دارای ارزش می‌باشد، نه تولید یا توزیع خبر. طبیعی است که اگر آبخور خبر به جای خود خبر، دارای ارزش بشود برای یک آرمانی یا ارشادی یا نشر مستضعفینی ارزش یک مقال تولید خبر از یک خروار توزیع خبر بیشتر خواهد بود، چراکه این تولید خبر است که حرکت آفرین می‌باشد نه توزیع خبر، که کاری ذهنی و روشنفکرانه و هویتی خواهد بود. خلاصه اینکه اگر در این رابطه بخواهیم مقایسه‌ائی بین حرکت موسسین آرمان

در سال‌های ۵۵ تا ۶۰ با حرکت ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۹ تا ۵۱ بکنیم، می‌توانیم بگوئیم که پروسه کادر سازی آرمان مستضعفین همان پروسه کادر سازی شریعتی در سطح یک تشکیلات محدود بود.

البته در فاز دوم حرکت برونی آرمان مستضعفین که از اردیبهشت ۵۸ پس از آزادی از زندان معلول ترورهای کور فرقان صورت رسمی و اجتماعی و برونی به خود گرفت، باز با همان نگاه و دیدگاه و عینک سال‌های ۵۵ تا ۵۸ موسسین آرمان حرکت یک طرفه سوپژکتیوی و سلطه آنها می‌خواستند باز توسط یک حرکت یک طرفه سوپژکتیوی و سلطه و هژمونی تشکیلات عمودی پیشگام مستضعفین بر تشکیلات افقی جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری به هدایتگری جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک درون جامعه بپردازند که حاصل همه این‌ها اینک آرمان مستضعفین در دو فاز درونی و برونی که مدت ۵ سال طول کشید (۵۵ تا ۶۰) گرفتار همان بیماری و دردی بشود که شریعتی در نهضت ارشاد سال‌های ۴۹ تا ۵۱ و پس از بستن ارشاد گرفتار آن شد. بنابراین در این رابطه است که آرمان مستضعفین در سال‌های ۶۰ تا ۸۸ جهت بازسازی حرکت مجدد خود مجبور گردید که قبل از هر چیز دست به بازشناسی توسط یک کالبد شکافی عمیق و یا یک آسیب‌شناسی جدی از بن بست نهضت ارشاد شریعتی پس از دستگیری شریعتی و بستن ارشاد تا بحران فراگیر تشکیلاتی آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ تا ۶۰ بزند، چراکه این آسیب‌شناسی و باز شناسی برای آرمان یک نبش قبر نمی‌باشد بلکه تهیه تنها ره توشه برای آینده نشر مستضعفین است.

و - آسیب‌شناسی نهضت پنج ساله ارشاد شریعتی (۴۷ تا ۵۱) و حرکت پنج ساله آرمان مستضعفین (۵۵ تا ۶۰) در دو فاز درونی و برونی:

۱ - اشکال اول شریعتی و آرمان مستضعفین:

اشکال اول شریعتی که بعدا اشکال محوری موسسین آرمان مستضعفین هم شد تعریف کادر همه جانبه بود، چراکه در اندیشه شریعتی تا آبانماه ۵۱ یعنی زمان بسته شدن ارشاد آنچنانکه در درس‌های ۳۹ و ۴۰ اسلام‌شناسی ارشاد در نیمه دوم سال ۵۱ مطرح کرد، تعریف کادر همه جانبه عبارت بود از فردی که توان تولید فکر داشته باشد. البته این تعریف شریعتی از کادر همه جانبه نشأت گرفته از استراتژی خود شریعتی بود چراکه شریعتی در تبیین استراتژی خودش با تاسی از ولتر و روسو استراتژی خودش را وادار کردن جامعه به تفکر می‌دانست و از نظر او از زمانیکه جامعه توان تفکر کردن پیدا بکند همه مشکلات حل می‌شود و لذا در این رابطه رسالت پیشگام مستضعفین تنها تا زمانی است که جامعه به فکر کردن عادت کند. یعنی از نظر شریعتی از زمانیکه جامعه عادت به فکر کردن پیدا بکند، همه چیز تمام است، زیرا چنین

جامعه نه مقهور استبداد می‌شود و نه مغلوب استعمار نو و کهنه و نه مصلوب استعمار طبقاتی؛ لذا در این رابطه بود که شریعتی در راه تحقق چنین استراتژی راهی جز این نداشت که کادر همه جانبه را فردی تعریف کند که توان تولید فکر داشته باشد زیرا تنها فردی که توان تولید فکر داشته باشد می‌تواند جامعه را به فکر کردن وادار کند. بنابراین اشکال عمده شریعتی در این رابطه تبیین استراتژی شریعتی بود چراکه بر پایه این تبیین شریعتی از استراتژی خود بود که شریعتی گرفتار اشتباه در تعریف کادر و اشتباه در پلاتفرم کادرسازی و اشتباه در تکیه استراتژیک بر گروه اجتماعی دانشجویان به جای طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک شد و البته بر پایه این تعریف سوژکتیو از استراتژی بود که بین شریعتی و علامه اقبال لاهوری در تبیین استراتژی اختلاف ایجاد شد، چراکه از نظر علامه محمد اقبال لاهوری استراتژی پیشگام مستضعفین می‌بایست در راستای وادار کردن جامعه به تعیین سرنوشت خودشان به دست خودشان می‌باشد.

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش بدست خویش بنوشت
به آن ملت سر کاری ندارد که دهقانان برای دیگری کشت

طبیعی است که از نظر علامه محمد اقبال لاهوری جامعه‌ای که عادت بکند تا سرنوشت خودش را به دست خودش تعیین کند قطعاً چنین جامعه‌ای قبل از کسب تعیین سرنوشت خود به دست خود، به مرحله فکر کردن رسیده است. به عبارت دیگر تفاوت استراتژی علامه محمد اقبال با استراتژی شریعتی در این است که شریعتی یک تبیین سوژکتیوی و ذهنی از استراتژی داشت، در صورتی که اقبال یک تبیین ابژکتیوی و واقع‌گرایانه و عملی از استراتژی دارد و در کانتکس این تبیین سوژکتیوی از استراتژی توسط شریعتی بود که او برعکس علامه محمد اقبال لاهوری گرفتار انحراف در تعریف تکیه‌گاه استراتژی که از نظر او گروه اجتماعی دانشجویان می‌باشد، همچنین انحراف او در تعریف کادر همه جانبه و انحراف او در تعریف مکانیزم پلاتفرم پرورش و تربیت کادر همه جانبه شد.

البته طرح این موضوع به معنای حمایت همه جانبه و تأیید صد در صد استراتژی علامه محمد اقبال نیست، برعکس استراتژی اقبال هم مانند استراتژی شریعتی از ضعف‌های خاص خودش برخوردار بود که بعداً به شرح آن خواهیم پرداخت. بنابراین ریشه اصلی بحران اندیشه شریعتی بازگشت پیدا می‌کند به تبیین او از استراتژی که بر پایه این انحراف در تبیین استراتژی بود که شریعتی گرفتار انحراف در تبیین و تعیین تکیه‌گاه استراتژی یعنی دانشجویان و تعریف کادر و تعریف پروسس کادرسازی شد. خلاصه اینکه اگر موسسین آرمان مستضعفین در سال ۵۵ می‌توانستند استراتژی علامه اقبال لاهوری را با استراتژی شریعتی ترکیب کنند موفقیتی به مراتب بیش از آنچه که بدست آوردند صاحب می‌شدند، چراکه ترکیب استراتژی تعیین سرنوشت اقبال با استراتژی توان فکر کردن شریعتی باعث می‌گردید تا آرمان مستضعفین دیروز و نشر مستضعفین امروز جهت به فکر واداشتن جامعه بر زندگی مادی آنها به صورت کنکریت تکیه کند نه به صورت ذهنی و سوژکتیو، که این

تغییر رویکرد باعث می‌شد تا آرمانی دیروز و نشر مستضعفینی امروز به جای اینکه گم شده خود را در ناکجاآباد کتاب‌ها و ذهنیت جستجو کند، به سراغ جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری برود. ماحصل اینکه:

الف - آنچه می‌توان به عنوان یک تعریف از کادر همه جانبه از اندیشه شریعتی بیرون کشید اینکه کادر عبارت است از فردی که توان تولید فکر داشته باشد.

ب - شریعتی این تعریف از کادر در راستای استراتژی به فکر وادار کردن جامعه به تاسی از ولتر و روسو بدست آورده بود، چراکه آنچنانکه بارها به نقل قول از ولتر و روسو مطرح می‌کرد «به مردم راه نشان ندهید، فکر کردن بیاموزید خود راه خود را پیدا خواهند کرد» استراتژی خودش را در به فکر وادار کردن مردم تعریف می‌کرد همین و بس.

ج - در راستای این استراتژی به فکر وادار کردن جامعه بود که کادر را فردی تعریف می‌کرد که توان تولید فکر داشته باشد، چراکه از نظر شریعتی تنها کسی می‌تواند چگونه فکر کردن به توده‌ها بیاموزد که خود توان تولید فکر داشته باشد.

د - اشکال شریعتی و بعداً آرمان در این رابطه در این بود که خود موضوع تولید فکر به صورت یک موضوع ابژکتیو و کنکریت نگاه نمی‌کردند بلکه از زاویه عام و کلی و مجرد و سوژکتیوی به موضوع فکر نگاه می‌کردند و همین عام‌نگری و کلی‌بینی و مجرد اندیشی موضوع فکر بود که باعث می‌شد که آنها نیازی به تعریف موضوع فکر و تولید فکر پیدا نکنند، یعنی خود را در برابر این سوال قرار ندهند که «کدام فکر؟» یا اینکه «فکر در باب چه؟» زیرا تا زمانی که ما به موضوع فکر به صورت مشخص و کنکریت نگاه نکنیم، نمی‌توانیم خود را در برابر سوال «کدامین فکر؟» قرار دهیم و لذا طبیعی است که وقتی ما با عینک کلی و عام و مجرد به فکر نگاه کردیم باید پاسخ منطقیون و فلاسفه به مکانیزم فکر کردن و مکانیزم تولید فکر بدیم و همین انحراف باعث می‌شود که پاسخ دادن به مکانیزم کسب چنین فکری یک پاسخ سوژکتیو باشد و این پاسخ سوژکتیو فکر کردن است که ما را نسبت به محیط خودمان که تعیین کننده تمامی پراتیک ما می‌باشد بیگانه می‌کند.

ه - لذا اگر شریعتی و بعداً آرمان با تکیه بر فکر مشخص و کنکریت کادر را تعریف می‌کردند و استراتژی خود را تبیین می‌کردند، فوراً پس از طرح موضوع فکر در اندیشه خود، از خود می‌پرسیدند «کدام فکر؟» یا «کدامین تولید فکر کردن؟» در پاسخ به این سوال است که تنها جوابی که شریعتی و بعداً آرمان می‌توانست بدهد، اینکه تولید کردن آن فکری که بتواند بستر ساز اعتلای جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری در مراحل مختلف اجتماعی تاریخی ایران باشد. ☀

ادامه دارد

الگوسازی یا نمونه پروری،



روش پیامبر اسلام برای

انسان سازی، جامعه سازی، تاریخ سازی

بوجود آورد عصیان بر علیه متدولوژی کلاسیک و کلاسیسم سقراطی و افلاطونی توسط جایگزین کردن روش الگوسازی یا نمونه پروری بود. به این ترتیب که از آنجائیکه مخاطب پیامبر اسلام چه در عصر و نسل خودش و چه در اعصار تاریخی بعد از خودش برعکس مخاطب سقراط و افلاطون و ارسطو که انسان‌های آموزش پذیر کلاسیک بودند. مخاطب پیامبر اسلام آنچنانکه قرآن در آیه ۲ سوره جمعه مطرح می‌کند:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - او کسی است که در میان مردمی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند رسولی از جنس خودشان برای آنان مبعوث کرد» مردمی بودند مانند خود پیامبر اسلام که نه خواندن می‌دانستند و نه نوشتن (طبق گفته طبری پیامبر اسلام تا پایان عمرش حتی نام خودش را هم نمی‌توانست بخواند یا بنویسد و معنی امیین که جمع کلمه امی می‌باشد به معنای کسی است که قادر به خواندن و نوشتن نیست).

لذا پیامبر اسلام نه برای زمان خودش و نه برای آینده اسلام تاریخی بعد از خودش نمی‌توانست از روش آموزش آکادمیک سقراطی و افلاطونی جهت تربیت و پرورش فرد و جامعه استفاده کند، روشی یا متدی که پیامبر اسلام انتخاب کرد به این تربیت بود که پیامبر برای تربیت فردی یا پرورش جمعی افراد که همان کادرسازی سیزده ساله دوران مکی می‌باشد، به جای کلاس آموزشی ابتدا در طول ۱۵ سال فاز حرانی‌اش از شخصیت خودش یک نمونه و مدل و الگو ساخت و بعد در عرصه دعوت فردی به افراد اعم از بلال یا عمار یا یاسر یا سمیه یا علی و یا ابودر و... می‌گفت شما بیاید و خودتان را مثل من بسازید.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... - این یک اصل ثابت و یک وظیفه همیشگی برای شما مسلمانان و مومنان است که در تربیت و پرورش خود به پیامبر اسلام تاسی کنید» (سوره احزاب - آیه ۲۱).

اینچنین بود که جنده ابن جناده صحراگرد غفاری در کمتر از یک ساعت که در مخفی گاه پیامبر اسلام در خانه ارقم بن ابی رقیه در بالای کوه صفا با خلوتی که با پیامبر اسلام می‌کند بدل به ابودر غفاری، امام انسان

الف - روش‌شناسی پیامبر اسلام در تربیت و پرورش فرد و جامعه:

در میان متکلمین متقدم و متاخر مسلمان، شاه ولی الله دهلوی متکلم هندی قرن ۱۸، اولین متکلمی است که در خصوص متدولوژی یا روش‌شناسی تربیتی پیامبر اسلام سخن گفته است. هر چند به صورت فلسفی و کلی و جامعه‌شناسانه چهار قرن قبل از شاه ولی الله دهلوی، عبدالرحمن ابن خلدون تونسوی فیلسوف و جامعه‌شناس و مورخ و متفکر قرن هشتم هجری در کتاب «مقدمه تاریخ» خود در خصوص معجزه دوم پیامبر اسلام - که از نظر او این معجزه دوم پیامبر ایجاد وحدت بین قبائل و اقوام بادیه نشین عربستان در مسیر تکوین جامعه مدنی و مدینه النبی می‌باشد - سخن گفته است ولی طرح روش‌شناسی تربیتی پیامبر اسلام موضوعی است که برای اولین بار شاه ولی الله دهلوی در کتاب «حجه الله بالغه» خود به تفصیل در باب آن سخن گفته است.

از نظر شاه ولی الله دهلوی روش یا متد تربیت یا پرورش فرد و اجتماع پیامبر اسلام برعکس روش یا متد تربیت و پرورش کلاسیک یا کلاسیسم عصر خودش یا قرن هفتم میلادی می‌باشد که منبعث از روش تربیتی و پرورشی فلاسفه یونان و در راس آن‌ها سقراط و افلاطون در پنج قرن قبل از میلاد بوده است. به طوری که از منظر شاه ولی الله و ابن خلدون اگر بگوئیم که بزرگترین انقلابی که پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی در اندیشه و روش بشریت بوجود آورد همین انقلاب در روش تربیت و پرورش فرد و جامعه بود، چراکه طبق روش سقراط و افلاطون از آنجائیکه از نظر این‌ها عامل و بستر ساز پرورش و تربیت انسان علم و آگاهی می‌باشد، لذا این‌ها معتقد بودند که برای پرورش و تربیت فرد و جامعه ما باید از آموزش کلاسیک به صورت دیالکتیکی سقراطی یا آکادمیکی افلاطون آغاز بکنیم و خود این آموزش رفته رفته بستر ساز و عامل تربیت و پرورش فرد و جامعه می‌گردد. انقلابی که پیامبر اسلام در عرصه متدولوژی تربیت و پرورش فرد و اجتماع

و تاریخ می‌شود. هیچکس نمی‌داند که در آن کمتر از یک ساعت بین آن دو چه گذشت که اینچنین تحول طوفانی در وجود این صحراگرد بدوی بوجود آمد که تا همیشه تاریخ انسانیت را وام دار ارزش‌های وجودی خود کرد، قطعا و جزما بین ابوذر و معلمش پیامبر اسلام کلاس آموزش سقراطی و افلاطونی نبود، چراکه پیامبر می‌خواست ابوذر را سبک کند. «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا - سبک شوید تا نائل گردید» (امام علی) نه با آموزش نظری افلاطونی سنگین‌تر، پس در آن تک ساعت سونامی ساز شخصیتی ابوذر پیامبر آنچنانکه مولوی می‌گوید به او گفت:

گفت که دیوانه نه‌ای لایق این خانه نه‌ای

رفتم دیوانه شدم سلسله بند نده شدم

گفت که سرمست نه‌ای رو که از این دست نه‌ای

رفتم و سرمست شدم و زطرب آکنده شدم

گفت که تو کشته نه‌ای در طرب آغشته نه‌ای

پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم

گفت که تو زیرکی مست خیالی و شکمی

گول شدم هول شدم و زهمه بر کنده شدم

گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی

جمع نیم شمع نیم دود پراکنده شدم

گفت که شیخی و سری پیش رو و راه بری

شیخ نیم پیش نیم امر ترا بنده شدم

گفت که با بال و پری من پر و بالت ندهم

در هوس بال پرش بی پرو بر کنده شدم

گفت مرا دولت نو راه مرو رنجه مشو

زانک من از لطف و کرم سوی تو آینده شدم

گفت مرا عشق کهن از بر ما نقل مکن

گفتم آری نکنم ساکن و باشنده شدم

چشمه خورشید توی سایه گه بید منم

چونک زدی بر سر من پست و گدازنده شدم

تابش جان یافت دلم و اشد بشکافت دلم

اطلس نو یافت دلم دشمن این ژنده شدم

زهره بدم ماه شدم چرخ دو صد تاه شدم

یوسف بودم زکون یوسف زاینده شدم

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

دیده سیرست مرا جان دلیر است مرا

زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم

مولوی - دیوان شمس - بدیع الزمان فروزانفر - غزل ۱۳۹۳ - ص ۵۳۹ - س ۲۶ به بعد

بنابراین پیامبر اسلام در دعوت فردی برای پرورش افراد یا کادرسازی دوران مکی و بعد از آن در دوران مدنی و بعد از آن برای همه تاریخ آینده به جای آموزش کلاسیک سقراطی و افلاطونی، تنها یک روش و یک دعوت دارد و آن اینکه‌ای همه افرادی که می‌خواهید با خودسازی انقلابی خود را بسازید، بیائید خودتان را بر مثال و الگوی من پیامبر خودتان را بسازید؛ لذا بدین ترتیب بود که تمامی مدعین دعوت پیامبر

چه در زمان خودش و چه بعد از خودش به راحتی حرف پیامبر اسلام را فهم می‌کردند و با ایمان گسست ناپذیری خود را بنده این دعوت می‌کردند و هرگز در پرورش خود بر مثال الگوی خود محمد، سستی راه نمی‌دادند.

روش پیامبر اسلام در جامعه‌سازی هم آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید باز بر این سبک و سیاق الگوسازی و نمونه پروری قرار داشت، به این ترتیب که پیامبر در طول ده سال دوران مدنی خود کوشید از قبائل صحراگرد و بادیه نشین و از قبیله‌های یثرب و مکه یک جامعه الگویی تحت نام مدینه النبی بسازد و سپس از همه جوامع مختلف زمان خودش و همه جوامع مسلمان بعد از وفاتش دعوت کند که اگر می‌خواهید اقدام به جامعه‌سازی بکنید، بیائید به سبک و متد من جامعه خود را بسازید.

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت | یک زدیگر جان خون آشام داشت |
| کینه‌ای کهنه‌شان از مصطفی | محو شد در نور اسلام و صفا |
| اولا اخوان شدند آن دشمنان | همچو اعداد عنب در بوستان |
| وزم المومنون اخوه به پند | در شکستند و تن واحد شدند |
| صورت انگورها اخوان به وند | چون فشردی شیره واحد شوند |

مولوی - مثنوی - دفتر دوم - ص ۳۷۶ - س ۶

بنابراین پیامبر اسلام هم در عرصه فردسازی و هم در رابطه با جامعه‌سازی به جای شیوه آموزشی و آکادمیک سنتی بر شیوه الگوسازی تکیه می‌کرد که در این راستا در عرصه تربیت فردی بر الگوی شخصیتی خودش تکیه می‌کرد که در ۱۵ سال پراکسیس باطنی فاز حرائی به ساختن آن نائل شده بود و در عرصه اجتماعی بر مدینه النبی یا جامعه الگویی‌اش تکیه می‌کرد و در همین رابطه بود که پیامبر اسلام در پاسخ کسانی که از او در باب قیامت سوال می‌کردند می‌فرمود «من خودم در این جهان قیامت هستم و من خودم در این جهان قیامت به پا کرده‌ام.» نکته‌ای که در رابطه با روش الگوسازی تربیت فردی و اجتماعی پیامبر اسلام قابل توجه است و مهم‌تر از خود روش می‌باشد فونکسیون و دستاورد روش الگوسازی پیامبر به جای روش آموزش کلاسیک و کلاسیسم قرن هفتم میلادی است، چراکه اگر پیامبر اسلام به جای روش الگوسازی - که کاشف آن خود پیامبر اسلام بوده است - مانند سقراط و افلاطون بر روش آکادمیک و آموزشی تکیه می‌کرد، تعلیمات پیامبر اسلام مانند تعلیمات سقراط و افلاطون صورت ثابت و تغییر ناپذیری پیدا می‌کرد و اندیشه پیامبر اسلام برای مسلمانان بعد از خودش آنچنان می‌شد که امروز اسلام دگماتیسم یا اسلام فقهاتی یا اسلام روایتی یا اسلام حکومتی و ولایتی بر آن تکیه می‌کنند. شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که تفاوت اسلام‌شناسی شاه ولی الله دهلوی با اسلام‌شناسی اسلام فقهاتی و روایتی حوزه‌ها در همین تفاوت بعثت‌شناسی می‌باشد چراکه اگر ما مانند شاه ولی الله دهلوی تبیین الگویی از روش تربیت و پرورش پیامبر داشته باشیم دیگر خود را مجبور نمی‌بینیم که در هر شرایط تاریخی و اجتماعی و حتی جغرافیایی تمامی آیات فقهی که علم حقوق و نظام حقوقی جامعه و عصر پیامبر اسلام بوده است در هر زمانی مانند یک لباس ثابت بر تن هر جامعه‌ای بکنیم، آنچنانکه ۳۵ سال

است که اسلام فقه‌آهتی در ایران تلاش می‌کند تا این لباس را بر تن جامعه ایران بکند هر چند شکست خورده و شکست بیشتر هم خواهد خورد.

ب - اجتهاد در اصول و اجتهاد در فروع تنها توسط روش پرورش الگوئی پیامبر اسلام ممکن می‌باشد:

گرچه بیش از یک قرن کشف الگوئی پیامبر اسلام شاه ولی الله دهلوی متکلم بزرگ قرن ۱۸ برای مسلمانان ناشناخته مانده بود ولی در قرن بیستم حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری متکلم و اسلام شناس و فیلسوف و عارف و متفکر بزرگ جهان اسلام به این کشف بزرگ شاه ولی الله دهلوی پی برد. علامه اقبال لاهوری که پی برده بود که بدون بازسازی اسلام امکان حیات دوباره اسلام در عصر حاضر وجود ندارد، از آنجائیکه او بازسازی اسلام را در گرو اجتهاد در اصول و فروع اسلام می‌دانست.

«اکنون وقت آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل معرفت و تجربه دینی - ص ۱۲ س ۱).

لذا در راستای این بازسازی اسلام‌شناسی و این نیاز به اجتهاد در اصول جهت بازسازی اسلام بود که محمد اقبال معتقد به تقدم مرحله‌ای بازسازی بعثت‌شناسی بر بازسازی اسلام‌شناسی شد و در این رابطه بود که علامه اقبال خود را نیازمند به بازسازی و بازشناسی علم کلام در اسلام دید، چراکه اقبال به درستی فهمیده بود که بدون بازسازی علم کلام امکان بازسازی بعثت‌شناسی و بازسازی اسلام‌شناسی وجود نخواهد داشت و از آنجائیکه او به درستی می‌دانست که علم کلام برای مدت بیش از ۷۰۰ سال از خواجه نصیرالدین طوسی تا شاه ولی الله دهلوی تعطیل شده است. به دلیل اینکه اقبال تعطیلی علم کلام در تاریخ اندیشه مسلمانان برای مدت بیش از ۷۰۰ سال معلول غلبه اندیشه فلاسفه یونانی بر اندیشه مسلمانان می‌دانست چراکه او معتقد بود که با غلبه فلسفه یونانی بر اندیشه مسلمانان - به خصوص در قرن پنجم هجری - فلاسفه یونانی زده مسلمان مانند فارابی و ابن سینا و ابن رشد و... به این فکر رسیدن که خود فلسفه یونانی می‌تواند جایگزین علم کلام بشود و این عوضی اشتباهی گرفتن‌های فلاسفه یونانی زده مسلمان بود که باعث شد تا علم کلام برای ۷۰۰ سال در قبرستان اندیشه یونانی خود را گم کند و فلسفه ارسطو با رنگ و لعاب اسلامی جای علم کلام مسلمانان را بگیرد که این امر تا زمان شاه ولی الله دهلوی در قرن ۱۳ هجری ادامه داشت.

علی‌اچاله علامه اقبال پس از صد سال بعد از شاه ولی الله دهلوی به این حقیقت پی برد که بازسازی و بازشناسی اسلام در این عصر در گرو اجتهاد در اصول و فروع اسلام است و اجتهاد در اصول و فروع اسلام در گرو بازسازی و بازشناسی بعثت پیامبر اسلام و به ویژه موضوع وحی نبوی می‌باشد و بازسازی و بازشناسی بعثت و وحی نبوی پیامبر

اسلام در گرو بازسازی و بازشناسی علم کلام است؛ لذا در این رابطه بود که محمد اقبال پای در راهی گذاشت که در این عصر آغازگر آن شاه ولی الله دهلوی بود و پس از اعتقاد اقبال به بازسازی علم کلام در این عصر بود که او توانست به بازسازی بعثت‌شناسی در چارچوب بازشناسی وحی نبوی پیامبر اسلام در بستر تجربه باطنی و آگریستانتسی وجودی پیامبر اسلام دست پیدا کند و از این مرحله بود که اقبال دریافت که وقت آن فرا رسیده است تا شعار دکترین اجتهاد در اصول و فروع جهت بازسازی اسلام بدهد. همان امری که حتی سیدجمال الدین اسدآبادی و محمد عبده و رشید رضا از فهم آن عاجز بودند، چراکه شعار اقبال مانند سیدجمال و عبده و رشید رضا شعار «سلفیه» یا بازگشت دست بسته به اسلام اولیه زمان پیامبر اسلام نبوده و نیست، بلکه اقبال با طرح و تبیین دکترین خاتمیت نبوت پیامبر اسلام در چارچوب عقل برهانی استقرائی انسان در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام ص ۱۴۶-۱۴۷ برای اولین بار در تاریخ اندیشه اسلامی شعار اسلام بازسازی شده بر پایه اجتهاد در اصول و فروع داد، نه شعار اسلام سلفیه سید جمال و عبده و رشید رضا.

«ما مسلمانان امروز آزادترین مردمان روی زمین هستیم، چراکه مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه شوند، لذا بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسند و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند و از هدف اسلام که تا کنون به صورتی جزئی آشکار شده است آن دموکراسی روحی را که غرض نهائی اسلام است بیرون بیاورند و به کامل کردن و گستردن آن بپردازند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۴ س ۱۴).

بنابراین شعار اسلام بازسازی شده علامه محمد اقبال با شعار اسلام سلفیه سیدجمال و عبده و کواکبی و رشید رضا از فرش تا عرش با هم متفاوت است چراکه در شعار اسلام بازسازی شده اقبال آنچنانکه خود او می‌گوید:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| پس خدا بر ما شریعت ختم کرد | بر رسول ما رسالت ختم کرد |
| رونق از ما محفل ایام را | او رسل را ختم و ما اقوام را |
| خدمت ساقی گری با ما گذاشت | داد ما را آخرین جامی که داشت |
| لا نبی بعدی ز احسان خداست | پرده‌ی ناموس دین مصطفی است |
| قوم را سرمایه قوت از او | حفظ سر وحدت ملت از او |
| حق تعالی نقش هر دعوی شکست | تا ابد اسلام را شیرازه بست |
| دل ز غیره اله مسلمان بر کند | نعره لا قوم بعدی می‌زند |

کلیات اقبال - احمد سروش - فصل رموز بیخودی - ص ۷۰ س ۱ به بعد

پس اقبال با شعار اسلام بازسازی شده نمی‌خواهد مانند سیدجمال و عبده و رشید رضا و کواکبی اسلام بدون اجتهاد در اصول و فروع اولیه زمان پیامبر اسلام مطرح کند بلکه بالعکس، آنچنانکه امام علی در خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۲۲۳ س ۵ می‌فرماید:

«...ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِفُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبَرَكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءٌ دَانِكُمْ وَ نَظْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ...» - شما باید در هر زمانی خودتان از قرآن بخوانید تا با شما سخن بگوید قرآن به خودی خود هرگز با شما سخن نمی‌گوید و شما را راهنمایی نمی‌کند اما من امروز برای شما قرآن به سخن در می‌آورم بدانید که در قرآن هم علم به آینده است و هم حدیث گذشته درد شما را در هر زمانی که بتوانید او را به حرف در آوردید درمان می‌کند و راه نجات و سامان اجتماعی را به شما نشان می‌دهد.»

اقبال معتقد است که تنها در کادر شعار اسلام بازسازی شده توسط اجتهاد در اصول و فروع است که ما می‌توانیم صاحب اسلام تطبیقی (نه اسلام دگماتیسم حوزه و فقهت و نه اسلام انطباقی فلسفه زده و علم زده) شویم که نجات بخش فردی و اجتماعی ما در این زمان باشد.

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| رمز قرآن از حسین آموختم | زآتش او شعله‌ها اندوختم |
| تا ما از زخمه‌اش لرزان هنوز | تازه از تکبیر او ایمان هنوز |
| بر زمین کربلا بارید رفت | لاله در ویرانه‌ها کاربرد و رفت |
| سر ابراهیم و اسمعیل بود | یعنی آن اجمال را تفصیل بود |

کلیات اقبال - رموز بیخودی - ص ۷۵ - س ۱۷

و این دقیقاً همان راهی است که معلم کبیرمان شریعتی از سال ۴۹ خارج شدن جریان شیخ مرتضی مطهری از حسینیه ارشاد و قرار گرفتن رهبری حسینیه ارشاد در دست او تا آبان ماه سال ۵۱ که حسینیه ارشاد به دست استبداد تعطیل شد در مدت دو سال دنبال می‌کرد. چراکه شریعتی از بعد از خارج شدن شیخ مرتضی مطهری از ارشاد نخستین حرکتی که از سر گرفت، بازسازی اسلام تحت عنوان اسلام‌شناسی ارشاد بود (البته نیاز به تاکید مجدد است که بازسازی اسلام‌شناسی ارشاد با بازسازی اسلام‌شناسی مشهد شریعتی که قبل از سال ۴۹ انجام گرفت کاملاً متفاوت است چراکه بازسازی اسلام‌شناسی مشهد تحت پارادایم اندیشه فرید وجدی توسط شریعتی یک بازسازی انطباقی در ادامه راه اندیشه سیدجمال بود در صورتی که بازسازی اسلام‌شناسی ارشاد شریعتی یک بازسازی تطبیقی در چارچوب اجتهاد در اصول در ادامه راه اقبال می‌باشد).

شریعتی در کلاس‌های اسلام‌شناسی ارشاد که به صورت هفتگی جریان داشت و از تاریخ ادیان شروع شد و چهل جلسه انجام گرفت که آخرین آن تفسیر سوره انبیاء یا درس چهلم اسلام‌شناسی در آبان ماه ۵۱ بود، کوشید تا به بازسازی اسلام در چارچوب اجتهاد در اصل توحید به صورت خارج کردن اصل توحید از گردونه کلامی آن که توحید صفاتی و توحید ذاتی و توحید افعالی بود با جایگزین کردن توحید فلسفی و وجودی و توحید انسانی و توحید اجتماعی و توحید تاریخی به بازسازی اسلام در ادامه راهی که اقبال آغازگر آن بود، بپردازد.

شریعتی از سال ۴۹ با طرح اسلام تاریخی به جای اسلام فقاهتی و روایتی و ولایتی دقیقاً پای در مسیری گذشت که اقبال آغازگر آن بود چراکه تفاوت اسلام‌شناسی اقبال و شریعتی با دیگر اسلام‌شناسی‌های عصر خود در دینامیزم دار بودن اسلام تاریخی بود. مبانی دینامیزم

اسلام تاریخی اقبال و شریعتی عبارت بودند از:

۱ - پتانسیل اسلام تاریخی آن‌ها در جذب اجتهاد در اصول و فروع.

۲ - پیوند تکوینی تجربه نبوی یا وحی که گوهر اسلام تاریخی اقبال و شریعتی می‌باشد با اصل تکامل به صورت آگزیستانسی در دو بستر معراج و اسری که شریعتی در سال ۵۵ پس از آزادی از زندان آن را تبیین کرد.

۳ - توان تطبیق نه انطباق با پروسس انسانی و اجتماعی و تاریخی بشریت در اعصار مختلف.

به همین دلیل شاید بهتر آن باشد که بگوئیم اسلام تاریخی شریعتی میوه و محصول اسلام آگزیستانسی و اجتهادی اقبال بود و یا به عبارت دیگر اسلام تاریخی شریعتی فرایندی تکاملی در ادامه اسلام آگزیستانسی و اجتهادی علامه محمد اقبال لاهوری بود و لذا تا زمانی که ما به فهم همه جانبه اسلام آگزیستانسی و اجتهادی اقبال دست پیدا نکنیم امکان فهم و شناخت اسلام تاریخی شریعتی برای ما وجود ندارد، چراکه این دو اسلام‌شناسی در پیوند با هم می‌توانند یکدیگر را کامل کنند و بدون هر یک، دیگری به تنهایی ناقص می‌باشد و در همین رابطه است که تقریباً در تمامی مواردی که اقبال در اسلام‌شناسی آگزیستانسی و اجتهادی خود در بازسازی فکر دینی از آن سخن گفته است، شریعتی خاموش می‌باشد چراکه تمامی تلاش شریعتی در آن بوده تا راهی که اقبال آغازگر آن در عرصه بازسازی اسلام اجتهادی و تطبیقی بوده است به پیش ببرد.

به همین دلیل آنچنانکه شریعتی در بحث معراج و اسری خود آن‌ها را به صورت تجربه آگزیستانسی پیامبر اسلام در تکوین وحی نبوی که اقبال منادی آن در بازسازی فکر دینی بود می‌پذیرد، این اجتهاد اقبال - که در کتاب «بازسازی فکر دینی» در چارچوب پروسس تکامل فلسفی وجود تبیین شده است - توسط شریعتی توسط اجتهاد در اصل توحید به عرصه‌های جدید انسان و جامعه و تاریخ اعتلا پیدا می‌کند. البته آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم گرچه هم اقبال و هم شریعتی به اسلام اجتهادی در عرصه اصول و فروع باور دارند ولی تفاوت این دو در عرصه انجام شعار بازسازی اسلام در این است که اقبال اجتهاد در اصول جهت بازسازی اسلام از اصل وحی نبوی و بعثت پیامبر شروع کرد، در صورتی که شریعتی بازسازی اسلام را از اجتهاد در اصل توحید به انجام رسانید و به همین دلیل هم اقبال و هم شریعتی در شعار اسلام بازسازی شده توسط اجتهاد در اصول مشترک هستند و باز در این رابطه هم اقبال و هم شریعتی با شعار سلفیه سیدجمال و عبده و کواکبی و رشید رضا مرزبندی دارند و همچنین در این رابطه هم اقبال و هم شریعتی با تکیه بر اسلام تطبیقی توسط اجتهاد در اصول با اسلام انطباقی سیدجمال و اسلام سلفیه عبده و رشید رضا و کواکبی مرزبندی کردند. ☀

ادامه دارد